

اعتصاب ۱۳۰۸ پالایشگاه آبادان

استفانی کرونین



ترجمه‌ی عرفان آقایی

تقدیم به دوست گران قدری که نامش طنین آزادی و مقاومت است: آنیسا

اسداللهی. - مترجم



مقدمه‌ی مترجم

در اواسط سال ۱۹۰۷ میلادی کارکنان دارسی عملیات خود را در جنوب نفتی ایران آغاز کردند، دولت انگلیس برای محافظت از این گروه یک تیم بیست نفری از سربازان انگلیسی به فرماندهی ستوان آرنولد ویلسون (که بعدها سر آرنولد ویلسون شد) به جنوب ایران اعزام کرد، در اوایل سال ۱۹۰۸ ادامه‌ی تأمین مالی عملیات نفت در ایران مشکل عظیمی شده بود و شرکت نفت برمه برای برآورد مقرون به صرفه بودن عملیات بازرسی را به ایران اعزام کرد. این بازرسی پس از بازگشت به لندن اظهار داشت ادامه‌ی عملیات بی‌فایده است، بلافاصله تلگرامی از لندن به ایران مخابره شد که اظهار می‌داشت عملیات اکتشاف باید متوقف گشته و تأسیسات و وسایل ارزشمند به انگلیس بازگردانده شوند. ستوان رینولدز از این تلگراف به شدت برآشفته و بازرگانان و تجار و سیاسیون لندن نشین را به سخره گرفت و نظامیان را پیشتازان امپراتوری بریتانیا خواند. ویلسون تا رسیدن نامه‌ی رسمی از پایان بخشیدن به عملیات اکتشاف سر باز زد. سرانجام در ساعت ۴ صبح ۲۶ ماه مه ۱۹۰۸ مته‌ی حفاری در عمق ۱۱۸۰ پایی به نفت رسید و منجر به فوران ۵۰ متری نفت شد. این لحظه‌ای تعیین‌کننده در تاریخ ایران بود، لحظه‌ای که شاید اهمیتی به سان اولین مواجهه‌ی عباس میرزا با قشون روسیه‌ی تزاری داشته باشد.

در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران و انگلیس (APOC) با سرمایه‌ی دو میلیون لیره استرلینگ تاسیس شد، بدین ترتیب شرکتی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که طی دو جنگ جهانی نعمت‌های فراوانی برای طرف انگلیسی داشت و بدل به تأمین‌کننده‌ی اصلی سوخت نیروی دریایی انگلیس گشت و از سوی دیگر برای طرف ایرانی بدبختی‌های بسیار به همراه داشت. در تمام طول سال‌های عملیات کشف و حفاری و تأسیس شرکت، ایرانیان درگیر مبارزه‌ی مشروطه و استقرار دولت مشروطه بودند، لذا نمی‌توانستند به این مسئله توجه کافی داشته باشند. از دیگر سو آشفتگی‌های سیاسی در پایتخت تأثیر اندکی بر خوزستان داشت، منطقه‌ای که در آن شیخ خزعل تحت حمایت انگلیسی‌ها حکومت به نسبت خودمختاری را به راه انداخته بود. در سال ۱۹۱۲ خط لوله‌ی میان چاه‌های مسجد سلیمان و بندر آبادان و پالایشگاه آن تکمیل

شد. در سال ۱۹۱۱ و در پی انتصاب چرچیل به لرد اول دریاداری، تغییر سوخت نیروی دریایی از زغال سنگ به نفت در دستورکار قرار گرفت و پس از اعزام تیم بازرسی به ایران و سنجش دقیق آن که APOC می‌تواند سوخت مورد نیاز نیروی دریایی را تأمین کند، دولت بریتانیا تصمیم گرفت که بخش اعظم سهام APOC را خریداری کند، این مسئله روح امتیازنامه‌ی داری را به کلی عوض کرد و تأثیر بسیار عظیمی بر آینده‌ی آن در روابط بین‌الملل گذاشت. هرچند در نهایت این مسئله به قول لرد کرزن «متفقین آن در امواج نفت ایران شناور کرده و رقص کنان خود را به ساحل پیروزی رساندند.»^۱ اما سرنوشت این قرارداد بالا و پایین بسیاری را در سیاست ایران ایجاد کرد، از شکست مذاکرات تیمورتاش تا به دست گرفتن رهبری مذاکرات مجدد با انگلیس‌ها توسط رضا خان و تمدید قرارداد به مدت سی سال با شرایط جدیدی که فقط مناطق تحت تسلط شرکت نفت را کاهش و پرداختی‌های ایران را افزایش نداد، گرفته تا سال‌های ملی شدن نفت و کودتا.

اهمیت این رساله‌ی بلند نیز از این روست که از یک سو نشان می‌دهد که چگونه طبقه‌ی کارگر صنعتی بومی ایران از دل این شرکت و قرارداد زاده شد و از سوی دیگر مروری بر چگونگی اعتراضات و مختصات اعتراضات مردمی در ایران است که آمیخته‌ای از سنت‌های اعتراضی بومی و تاکتیک‌های مدرن (سندیکا، احزاب و...) برای اهدافی نوین است. کرونین با تکیه بر آرشیه‌ها و خاطرات یکی از رهبران سندیکایی آن سال‌ها یعنی یوسف افتخاری، گوشه‌های کم‌تر ذکر شده‌ی این اعتراضات و علی‌الخصوص نقش پررنگ زنان در این رویداد (اعتصاب پالایشگاه) نفتی را نشان می‌دهد، تمایز متفاوت کار کرونین نسبت به سایر مطالعات صورت گرفته در تاریخ مبارزات زنان در این نکته نهفته است که تمرکز وی نه بر فعالان زنان و زنان نخبه بل بر سرشت و مختصات حضور زنان طبقات فرودست در اعتراضات است.

اهمیت این واقعه اما مسئله‌ی دیگری است: ظهور طبقه‌ی کارگر صنعتی ایران در سپهر سیاست رادیکال که شاخص‌های جدیدی را وارد سیاست ایران کرد. همان‌طور

^۱ گزارش سالانه‌ی AIOC و ترازنامه‌ی تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰. ذکر شده در کتاب نفت، قدرت و اصول، مصطفی علم، ترجمه‌ی غلامحسین صالحیار، نشر اطلاعات.

که کرونین به نیکی در این رساله نشان می‌دهد، علی‌رغم سرکوب شدید در دوره‌ی رژیم پهلوی و فرایند «مدرنیزاسیون» سنت‌های اعتراضی کهن تر نظیر حضور زنان، بست‌نشینی، شب‌نامه‌ها، شورش و... هرگز از خاطرات مبارزین ایرانی فراموش نشد و در سال‌های ملی شدن صنعت نفت و انقلاب ۱۳۵۷ مجدداً ظهور کردند.

از اطناب کلام پرهیز می‌کنم و مقدمه‌ای بیش از این طولانی را شایسته نمی‌دانم. از سامی آل‌مهدی بابت کمک‌های بی‌دریغش تشکر می‌کنم که در صورت نبود کمک‌های ایشان کار ترجمه به سامان نمی‌رسید. امیدوارم کاستی‌های ترجمه بر غنای متن غلبه نکرده باشد و خوانندگان با دشواری‌های اندکی در متن روبه‌رو شوند.

تهران - بهمن ۱۴۰۱

سیاست مردمی، دولت جدید و زایش طبقه‌ی کارگر ایران: اعتصاب سال ۱۳۰۸ پالایشگاه نفت آبادان

استفانی کرونین

در اردیبهشت ۱۳۰۸ [مه ۱۹۲۹] عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس (APOC) در آبادان به سبب مجموعه‌ای از اعتراضات و اعتصابات دچار آشفتگی شد. این فوران ناگهانی ستیزه‌جویی صنعتی و سازمان‌کارگری بدوی‌ای که تلاش می‌کرد به آن شکل بدهد و آن را رهبری کند به‌سرعت توسط کنش هماهنگ و مشترک مقامات محلی ایرانی و شرکت نفت سرکوب شد. با اینحال، این رویداد، یعنی اولین غائله‌ی صنعتی بزرگی که ایران تا به حال تجربه کرده بود، باید به‌عنوان یک نقطه‌ی تحول تاریخی هم در تاریخ سیاست داخلی ایران و هم در تاریخ رابطه‌اش با حق امتیاز انحصاری نفتی واگذارشده به انگلیس در نظر گرفته شود، اعتراضات آبادان به‌طور چشم‌گیری خبر از ورود عاملی جدید یعنی یک طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته و بالقوگی نوع جدیدی از اعتراضات، یعنی اعتصاب صنعتی می‌داد.^۲

^۲ به عنوان مثال بنگرید به:

K. Bayat, 'With or Without Workers in Reza Shah's Iran', in T. Atabaki (ed.), *The State and the Subaltern: Modernization, Society and State in Turkey and Iran* (London and New York: I.B. Tauris, ۲۰۰۷), pp.۹۵–۱۲۲; E. Abrahamian, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement in Iran, ۱۹۴۱–۱۹۵۲', in M.E. Bonine and N. Keddie (eds.), *Continuity and Change in Modern Iran* (Albany, NY: State University of New York Press, ۱۹۸۱), pp.۱۸۱–۲۰۲; H. Ladjevardi, *Labor Unions and Autocracy in Iran* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, ۱۹۸۵), pp.۲۰–۲۱.

صمد کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران (استراسفورث، انتشارات حزب توده‌ی ایران، ۱۹۷۲-۷۵).

در یازدهم اردیبهشت [اول ماه مه (روز جهانی کارگر)] تظاهراتی توسط کارگران پالایشگاه برای گرامی‌داشت روز کارگر و طرح مطالبه‌ی دستمزد بالاتر و ساعت کار کم‌تر صورت گرفت. این مسئله خبر از ظهور آشکارِ نزاعی میان شرکت نفت و نیروی کارش می‌داد که چندماهی بود به خروش درآمده بود. شرکت نفت با تلاشی همه‌جانبه برای درهم‌شکستن سازمان سندیکایی بدوی به تظاهرات پاسخ داد؛ سازمانی که حال کشف شده است که در میان کارگران پالایشگاه در حال شکل‌گیری بود، و بدین ترتیب اعتصابی عمومی، شورش‌هایی مشایعت‌کننده در پالایشگاه و شهر آبادان و فوران خشم کینه‌ی مردمی نسبت به شرکت خارجی را برمی‌انگیخت.

فوران ناگهانی تعارض صنعتی به این بزرگی در محیطی که اقتدارگرایی^۳ رژیم پیوسته افزایش می‌یافت و به صورت گسترده‌ای در ناپود کردن هم سازمان‌های صنفی و هم احزاب سیاسی کمونیستی و سوسیالیستی حامی آن‌ها، موفق شده بود، و در جایی که طبقه‌ی کارگر جوان، ضعیف و بی‌تجربه بود، در نگاه اول قسمی نابه‌هنجاری به نظر می‌رسد. نه فقط مقیاس بلوای آبادان، بلکه حتی مشخصه‌ی آن هم گیج‌کننده به نظر می‌رسد، روش‌های به کارگرفته شده توسط اعتصابیون و گفتمان ایجاد شده توسط این کارگران در سنت‌هایی فرهنگی شکل‌گرفته بود که بسیار قدیمی‌تر از سندیکالیسم کارگری مدرن بودند.^۴ با قرار دادن رویداد آبادان هم درون بستری گسترده‌تر و هم در

۳ authoritarianism

^۴ درون نظریه‌ی جنبش اجتماعی مباحثه‌ای میان دو گروه صورت گرفته است، در یک سو آنانی قرار دارند که بر شیوه‌هایی تأکید کرده‌اند که در آن کردارهای فرهنگی ممکن است برای اشکال به‌خصوصی از بسیج کردن مساعد باشند، که یک جعبه ابزار می‌سازد، یا جنبش‌های اعتراضی را شکل می‌دهد، در سوی دیگر آنانی قرار دارند که بر اهمیت تغییر فرهنگی تأکید می‌کنند، که به سنت‌های موجود معنایی جدید می‌بخشند. بنگرید به:

C. Kurzman, *The Unthinkable Revolution in Iran* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۲۰۰۴), pp.۵۶–۸. For social movement framing see R.D. Benford and D.A. Snow, 'Framing Processes and Social Movements: An Overview and Assessment', *Annual Review of Sociology*, Vol.۲۶ (۲۰۰۰), pp.۶۱۱–۳۹.

یک بازه‌ی تاریخی به‌خصوص، معنا و اهمیت این رویداد را بهتر می‌توان درک کرد. این رخداد نتیجه‌ی هم‌پوشانی چند گرایش تاریخی متفاوت بود: خصومت مردمی پایدار نسبت به واگذاری حق امتیاز انحصاری خارجی که به قدمت خود عصر واگذاری حق امتیاز انحصاری بود؛ یک سنت مبارزه‌ی شهری که گفتمان‌ها و کارگان (رپورتوار) کنشی خود را در بر داشت؛ نفوذ فراینده‌ی یک ناسیونالیسم مدرن که در دوره‌ی مشروطه شکل گرفته و رژیم جدید استقرار یافته‌ی بعد از کودتای ۱۲۹۹ آن را تقویت کرده بود؛ وجود یک جریان چپ‌گرای در حال بلوغ که همچنین دارای یک نظرگاه ناسیونالیستی مشخص بود و به سوی طبقه‌ی کارگر نوظهور گرایش داشت و تحت رهبری یک طبقه‌ی روشنفکر ارگانیک قرار داشت.^۵ در اواخر دهه‌ی ۱۳۰۰ خورشیدی [دهه‌ی ۱۹۲۰] یکی از مهم‌ترین مسائل، نیازهای استراتژیک فوری و تاکتیک‌های پوپولیستی خود رژیم بودند که فضایی را ولو به صورت موقت گشود، فضایی که درون آن یک جنبش مردمی ضدشُرکت نفت توانست شکل بگیرد.

رهبری اعتصاب آبادان متشکل از سازمان‌دهندگان سندیکایی بود که نوعی تعهد سیاسی گسترده‌تر عامل به حرکت واداشته شدن آنان بود، شناخته‌شده‌ترین آن‌ها یوسف افتخاری بود.^۶ این رهبری به شدت تحت تأثیر نمونه‌های اروپایی و علی‌الخصوص

^۵ برای «رپورتوارهای ستیزه‌جو»، و برای «چگونه، چه زمانی، کجا و چرا مردم عادی می‌توانند ادعاهای جمعی خود را به مقامات عمومی، دیگر دارندگان قدرت، رقیبان، دشمنان و عاملین نارضایتی مردم نشان دهند» بنگرید به:

C. Tilly, *Social Movements*, ۱۷۶۸-۲۰۰۴ (Boulder, CO: Paradigm, ۲۰۰۴).
See also S. Tarrow, *Power in Movement: Social Movements and Contentious Politics* (Cambridge: Cambridge University Press ۱۹۹۸);
C. Tilly, D. McAdam and S. Tarrow, *Dynamics of Contention* (Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۰۱).

^۶ یوسف افتخاری گزارش‌های فعالیت‌های سندیکایی خود در صنعت نفت و نقش‌اش در اعتصاب ۱۳۰۸ را برجای گذاشته است. ک. بیات، م. تفرشی (ویراستار)، *خاطرات دوران سپهری* شده: خاطرات و اسناد یوسف افتخاری (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۰). افتخاری از بسیاری جهات «روشن‌فکر ارگانیک» نمونه‌وار این مقطع بود، پدر وی یک خرده‌فروش بود که مرگ زودهنگامش خانواده را دچار سختی مالی کرد، و افتخاری و برادرانش را مجبور به مهاجرت به باکو و گذران زندگی به‌عنوان معلم کرد. بنگرید به:

روسی سازمان دهی سندیکایی قرار داشت و اعتصابی که سرانجام سازمان دهی کردند در نگاه اول یک شکل تماماً مدرن اعتراض به نظر می‌رسد که درگیر با یک مقوله‌ی اجتماعی در حال شکل‌گیری نوین بود. با این حال، گرچه نمونه‌ی روسی بی‌شک نمونه‌ای قدرت‌مند در ایران سال‌های ۱۳۰۰ خورشیدی بود، و قالبی را برای ساختار سلولی سندیکای تازه تأسیس فراهم ساخت، با وجود این، خود وقایع آبادان نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های معمول سنت‌های تماماً بومی و بسیار کهن‌تر سیاست مردمی بودند که خلاقانه مجدداً ابداع و توسط پرولتاریای جدید به کار بسته شدند، پرولتاریایی که به‌ناگاه خود را در مقابل قدرت مشترک شرکت نفت بریتانیایی و دولت ایران یافت. تظاهرات‌ها و اعتصابات اردیبهشت ۱۳۰۸ [مه ۱۹۲۹] نمایان‌گر آمیختگی اشکال جدید و قدیمی اعتراض بودند، به عبارتی نمونه‌ای از فرایند اقتباس انتخابی از یک الگوی خارجی و تطبیق دادنش با سنتی بومی بودند که منجر به آفرینش یک همزیستی بدیع شد. گرچه رهبران چپ‌گرای سندیکایی یک چهارچوب سازمانی ابتدایی، یک بستر نمادین جدید به مرکزیت روز کارگر، و پیوندهایی را با حلقه‌های ناسیونالیست در سیاست محلی فراهم کردند، خود اعتصابیون از یک کارگان (رپورتوار) اعتراضی مردمی دیرینه بهره جستند: دست کشیدن از کار، بستن بازارها، بسیج عمومی زنان، شورش.

E. Abrahamian, *Tortured Confessions: Prisons and Public Recantations in Modern Iran* (Berkeley: University of California Press, ۱۹۹۹), p.۳۶.

در سال‌ها بعد، افتخاری انکار می‌کرد که هرگز عضو حزب کمونیست ایران بوده است و خصومت قابل‌تأملی را نسبت به حزب هوادار شوروی نشان می‌داد. برای آگاهی از انگاره‌ی گرامشویی روشن‌فکران ارگانیک (عنصر سازمان‌دهنده و متفکر... یک طبقه‌ی اجتماعی خاص... که وجه تمایزشان بیش از آن که حرفه‌شان باشد، عملکردشان در هدایت آرمان‌ها و اشتیاق‌های طبقه‌ای است که به صورت ارگانیک بدان تعلق دارند)، بنگرید به:

A. Gramsci, *Selections from the Prison Notebooks*, ed. and trans. Q. Hoare and G. Nowell Smith (London: Lawrence and Wishart, ۱۹۷۱), Introduction, p.۳. See also M. Baud and R. Rutten, 'Popular Intellectuals and Social Movements: Framing Protest in Asia, Africa and Latin America', *International Review of Social History*, Vol. ۴۹, supplement ۱۲ (۲۰۰۴).

درست به‌مانند کنش اعتصابیون که ترکیبی از کهنه و جدید و متکی بر سنت بود، صد البته رتوریک [آنان] نیز چنین بود، رتوریکی که برای مشروع سازی اعتصاب‌شان به کار بسته شده بود. اعتصاب با ساخت و پرداخت یک گفتمان متعلق به فرودستان^۷ توأم بود که دشواری‌های کارگران نفت را درون چهارچوبی مقید به مفاهیم عدالت طبیعی، وظایف حاکم گشاده‌دست، و نوعی حس اجتماع ملی قرار می‌داد و به صورت مشخص مفاهیم به‌شدت جنسیتی غرور و ننگ به کار گرفته می‌شدند. این گفتمان جنسیتی و نقش مرکزی که زنان در آن ایفا کردند در نمادین‌ساختن مشروعیت اعتصاب، از آن خودساختن اجتماع گسترده‌تر و بسیج کردن حمایت توده‌ای، و قادر ساختن کارگران پالایشگاه به بازنمایی کنش‌شان (در مقام مبارزه‌ای که از طرف نیمی از کل اجتماع برعهده گرفته بود) حیاتی بود.

در ۱۳۰۸ حق امتیاز انحصاری نفت آخرین حق امتیاز انحصاری باقی‌مانده‌ی خارجی بود که در سال‌های ۱۲۷۰ الی ۱۲۸۰ خورشیدی [اواخر قرن نوزده-اوایل قرن بیستم میلادی] پادشاهان قاجار اعطا کرده بودند و معلوم شده بود که از اهمیت دیرپایی برخوردار است. عصر اعطای حق امتیاز انحصاری به صورت شکفت‌آوری در ۱۲۵۰ خورشیدی با حق امتیاز رویتر^۸ آغاز شده بود. گرچه این توافق ملغی شد، اما قراردادهای دیگر در پی آن مدتی بعد از راه رسیدند. خصومت ایرانی‌ها سریعاً پدیدار شده بود، و همان‌طور که حق امتیازها به‌سرعت تکثیر می‌شدند، خشم دینی و سیاسی با همان سرعتی که منابع اقتصادی کشور به دستان خارجی‌ها منتقل می‌شد انباشته می‌شد و گسترش می‌یافت. هنگامی که در ۲۹ اسفند ۱۲۶۸ سرگرد جرال تالبوت^۹ امتیاز انحصاری ۵۰ ساله‌ی تولید، فروش و صادرات تنباکو را به دست آورد، مخالفت مردمی

^۷ subaltern discourse

^۸ امتیازنامه‌ی رویتر کیان بارون جولپوس دو رویتر و دولت قاجار در ۲۵ ژانویه‌ی ۱۸۷۰ میلادی منعقد شد، به موجب این قرارداد امتیاز ساختن راه و راه‌آهن و سد و بهره‌برداری از معادن، ایجاد مجاری آبی و قنات و کانال‌ها؛ ایجاد بانک و هر گونه کمپانی صنعتی؛ حق انحصار کارهای عام‌المنفعه؛ و بهره‌برداری از جنگل‌ها و گمرکات ایران در ازای پرداخت دویست هزار لیره در اختیار رویتر قرار گرفت. -م

^۹ Major Gerald Talbot

در سرتاسر کشور به فروش درآمد. کسبه و اصناف بازار دست از کار کشیدند و رشته تظاهراتی در پایتخت و تعدادی از شهرستان‌ها برگزار شد، که در جریان تحریم تنباکو که توسط اغلب مردم رعایت می‌شد به اوج خود رسید. این اعتراضات که تحت رهبری روحانیون قرار داشتند، نشان‌دهنده‌ی درجه‌ی بسیار بالایی از نظم و یک‌پارچگی بودند و شاه مجبور به ملغی کردن حق منغور امتیاز انحصاری شد. قیام تنباکو نمایی خیره‌کننده از قدرت یک سنت اعتراض شهری بود که در خدمت مقاصد سیاسی جدید به کار بسته شده و درون یک گفتمان ملی نوظهور چهارچوب‌بندی شده بود. در عرض چند سال، در ۱۲۸۴-۱۲۸۵، روش‌های اعتراضی مردمی به کار گرفته شده در طول انقلاب مشروطه با موفقیت خیره‌کننده‌ای مجدداً به کار گرفته شدند؛ آن‌هم زمانی که ماه‌ها اعتصاب بازار، تظاهرات و بست‌نشینی‌های توده‌ای موفق شد شاه را وادار به پذیرش حکومت مشروطه کند. در طول دهه‌ی آغازین سده‌ی جدید خورشیدی فارغ از اقتدارگرایی فزاینده‌ی دولت جدید، این سنت سیاست مردمی زنده باقی ماند.

یکی از چشم‌گیرترین ویژگی‌های سنت‌های اعتراضی مردمی در ایران مشارکت آزادانه‌ی زنان بود. گرچه در این سال‌ها عمدتاً به جنبش‌های رهایی‌بخش زنان نخبه توجه شده است، آشکار است که زنان طبقات فقیرتر در زندگی سیاسی اجتماعات‌شان در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ خورشیدی و احتمالاً خیلی پیش‌تر از آن حضور داشتند و فعال بودند.^{۱۰} همانا، حضور زنان در اعتراضات عمومی یک شاخص

^{۱۰} بنگرید به:

V. Martin, *The Qajar Pact: Bargaining, Protest and the State in Nineteenth-Century Persia* (London and New York: I.B. Tauris, ۲۰۰۵), pp. ۹۵-۱۱۲.

مقاله‌ی تازه‌ای که حضور زنان در تظاهرات سیاسی را نشان می‌دهد:

M. Bayat-Phillip, 'Women and Revolution in Iran, ۱۹۰۵-۱۹۱۱', in L. Beck and N. Keddie (eds.), *Women in the Muslim World* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۱۹۷۸), pp. ۲۹۵-۳۰۸.

تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش زنان در ایران و سیاست‌های دولتی نسبت به زنان توجه زیادی را به خود جلب کرده است. برای بررسی بنگرید به:

اندازه‌گیری کاملاً حساس ترکیب اجتماعی جمعیت‌های شهری بود. در جایی که اعتراضات توسط رهبری محافظه‌کارتر (به‌ویژه رهبری دینی) سازمان یافته بود، بنا به برخی مواضع اجتماعی و نگرانی بر سر حفظ پرستیز و احترام ممکن بود زنان از مشارکت منع شوند. در جایی که اعتراضات مشخصه‌ی عامی و خودانگیخته‌تری داشت، به‌عنوان مثال شورش‌های نان یا شورش‌ها ضد-سربازگیری، زنان نه‌تنها درگیر قائله می‌شدند، بلکه گاهی نقشی اساسی ایفا می‌کردند.^{۱۱}

P. Paidar, *Women and the Political Process in Twentieth-Century Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۹۵).

برای دوره‌ی رضاشاه بنگرید به:

M. Ettehadieh, 'The Origins and Development of the Women's Movement in Iran, ۱۹۰۶-۱۹۴۱', in L. Beck and G. Nashhat (eds.), *Women in Iran from ۱۸۰۰ to the the Modern Iranian Woman: Gender, State Policy and Popular Culture, ۱۸۶۵-۱۹۴۶* (Gainesville, FL: University Press of Florida, ۲۰۰۲); F. Kashani-Sabet, 'Patriotic Womanhood: The Culture of Feminism in Modern Iran, ۱۹۰۰-۱۹۴۱', *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. ۳۲, No. ۱ (۲۰۰۵), pp. ۲۹-۴۶; F. Kashani-Sabet, 'The Politics of Reproduction: Maternalism and Women's Hygiene in Iran, ۱۸۹۶-۱۹۴۱', *International Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. ۳۸, No. ۱ (۲۰۰۶), pp. ۱-۲۹.

انواع اخیر تغییر روابط جنسیتی را می‌توان در اثر ذیل یافت:

J. Afary, *Sexual Politics in Modern Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۰۹)

در حالی که جنسیتی‌کردن تاریخ ایران در ذیل بحث شده است:

A. Najmabadi, *The Story of the Daughters of Quchan: Gender and National Memory in Iranian History* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, ۱۹۹۸).

^{۱۱} این نتیجه‌گیری اثبات می‌کند که تحقیق اخیر درباره‌ی فعالیت‌های قائله‌ای اروپایی نشان داده است که احتمال حضور زنان در مشاجرات قائله‌ای که مرتبط به منافع مالی اهل خانه است بیشتر بوده است، حتی اگر این مشاجره‌های معیشتی دلالت‌های سیاسی آشکاری داشتند. برای بحث در باب این نکته و توهمات بصری ممکن بنگرید به:

تظاهرات‌های زنان اغلب نقش مشخصی را در صحنه‌آرایی یک اعتراض عمومی در اشغال داشت، ظهور جمعیتی از زنان در میان عموم غالباً پیش‌درآمدی بر بسیج یک اجتماع سراسری بود. مشارکت زنان در چنین رویدادهایی به شدت جنسیتی بود و همچنین نوعاً نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ی نمادین و آیینی قدرتمندی بود. زنان معترض ممکن بود خاک بر سر خود بپزند، لباس‌های خود را پاره کنند، و ممکن بود درگیر نمایش‌های تئاتری سوگوارانه‌ای شوند که طنین‌انداز مراسم‌های سوگواری شیعی بود.^{۱۲} این کنش‌ها با گفتمانی متناظر می‌شدند که اغلب بر ضعف و درماندگی زنان تأکید، برای عدالت التماس، و ستم‌گران‌شان را نکوهش می‌کرد، ستم‌گرانی که هم توسط دین و هم فرهنگ ملزم به حفاظت از زنان و کودکان بودند. به شکل تناقض‌آمیزی، فارغ از بهره‌برداری از دیدگاه‌های فرهنگی سنتی، تظاهرکنندگان زن که برخاسته از فقیرترین طبقات بودند و به لحاظ وضعیت و پرستیز اجتماعی چیزی برای از دست دادن نداشتند، اغلب به منزله‌ی نیرویی رادیکالیزه کننده در اعتراضات عمل می‌کردند، که از هم‌دوشان مردشان برای توسل جستن به استهزا، فحش و حتی خشونت آماده‌تر بودند، و بر بی‌میلی مقامات به نقض قانون اجتماعی از طریق متفرق کردن فیزیکی یا بازداشت زنان متکی بودند. گرچه تظاهرات زنان اغلب خودانگیخته بودند،

T. Harris (ed.), *The Politics of the Excluded*, c۱۵۰۰-۱۸۵۰ (Basingstoke: Palgrave Macmillan, ۲۰۰۱), pp.۱۷-۲۰.

به علاوه برای درگیری زنان در شورش کردن بنگرید به:

J. Bohstedt, 'Gender, Household and Community Politics: Women in English Riots, ۱۷۹۰-۱۸۱۰', *Past and Present*, Vol.۱۲۰, No.۱ (۱۹۸۸), pp.۸۸-۱۲۲.

^{۱۲} برای بحث درباره‌ی معنای نمایندگی سوگواری آیینی در شیعه‌گری ایرانی بنگرید به:

S.C. Poulson, *Social Movements in Twentieth-Century Iran* (Lanham, MD: Lexington Books, ۲۰۰۵), p.۵۴.

همچنین بنگرید به:

H.G. Azodanloo, 'Performative Elements of Shi'ite Ritual and Mass Mobilization: The Case of Iran', *Critique*, No.۳ (۱۹۹۳), pp.۳۵-۵۴.

اما در مقابل نشانه‌هایی از برنامه‌ریزی با دقت را می‌شود در آن تظاهرات‌ها مشاهده کرد، با وجود این درباره‌ی مکانیسم‌های سازماندهی و رهبری آن‌ها دانسته‌ی بسیار اندکی وجود دارد. به هر حال، اسناد نشان می‌دهد که فیگورهای زنانه با وضعیت و نقش برجسته‌ی تصدیق‌شده در اجتماعاتی در محله‌های فقیر نشین وجود داشتند که می‌توانستند جمعیتی از تظاهرات‌کنندگان زن را در خدمت به یک علت یا منافع یک شخص فرابخوانند.^{۱۳} گرچه اسناد اندک است، به نظر می‌رسد که حتی سنت سخن‌رانی زنانه نیز وجود داشته است. به‌عنوان نمونه خبرنگار روزنامه‌ی *تایمز* نگاشته است که در طول اعتراضات علیه تعطیلی مجلس در ۱۲۹۰ خورشیدی، گردهمایی گسترده‌ای از زنان در مسجد سپه‌سالار برگزار شد که در آن‌جا سخنرانی‌هایی توسط سخنوران زن انجام شدند.^{۱۴} بازخوانی دقیق منابع موجود مثال‌های دیگری از سخن‌رانان زن را در دسترس قرار می‌دهد. همان‌گونه که بالاتر بحث شد، در طول آشوب‌های آبادان رهبر زن همسرانِ اعتصاب‌کنندگان، بانو زهرا خانم محمد صادق، سخنرانی‌ای کرد که شرکت نفت را سخت مورد عتاب قرار داد و پلیس محلی را متهم به خیانت کرد. در سال ۱۳۲۵ خورشیدی، کارگران اعتصابی نفت در آبادان مجدداً توسط زنی خطاب قرار گرفتند که در برابر جمعیت هشتاد هزار نفری، بریتانیایی‌ها را متهم به آن کرد که بیش از آن‌که برای دستمزد کارگران خرج کنند برای غذای سگ‌شان خرج می‌کنند و ملی‌ساختن شرکت نفت را مطالبه کرد.^{۱۵}

درست به‌مانند رسم گسترده‌تر اعتراض مردمی ادامه یافته در دهه‌ی آغازین سده‌ی ۱۳۰۰ خورشیدی، سنت تظاهرات زنان نیز ادامه یافت. شورش‌های نان سال ۱۳۰۴

^{۱۳} شاید معادل زنانه‌ی لوتی‌باشی باشد، که به رهبر یک دسته ازلات‌ها اطلاق می‌شود. برای نقش لات‌ها در اعتراضات مردمی بنگرید به:

Martin, *The Qajar Pact*, pp. ۱۲۰–۱۲۸.

^{۱۴} نقل شده در:

Bayat-Phillip, 'Women and Revolution in Iran', p. ۳۰۳.

^{۱۵} Abrahamian, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement', p. ۱۹۵.

تهران نشان دهنده‌ی ویژگی‌های مشابهی از چنین کنش زنانه‌ای بودند. در این شورش‌ها زنانی که اکثریت جمعیت را شکل می‌دادند، پیش‌قراول تظاهرات و خطرناک‌ترین بخش جمعیت بودند، که چماق‌های خود و سایر اسلحه‌های دم‌دستی را به اهتزاز درمی‌آوردند. بازداشت متعاقب زنان توسط پلیس منجر به برانگیخته شدن حس همبستگی مضاعفی شد و بخش بیشتری از اجتماع را برافروخت.^{۱۶} زنان همچنین در فعالیتهای سیاسی مستقیم‌تر مشارکت داشتند. اعلانیه‌ای در روزنامه‌ی *ستاره‌ی ایران* در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، که خواستار حمایت از تظاهراتی بود که علیه تبعید علمای شیعه از شهرهای مقدس عراق توسط مقامات دست‌نشانده‌ی بریتانیایی برگزار می‌شدند، ناخودآگاه حضور عادی زنان در چنین رویدادهایی را تأیید می‌کرد. اعلامیه که توسط رهبری عمدتاً روحانی این اعتراض در روزنامه قرار گرفته بود، تأکید داشت که «زنان باید از حضور در تظاهرات خودداری کنند، مشارکت آنان در تظاهرات واداشتن همسران و فرزندان‌شان به حضور داشتن به موقع در تظاهرات خواهد بود، آنان بدین طریق می‌توانند از تظاهرات پشتیبانی معنوی^{۱۷} کنند».^{۱۸} آشکار است که نه فقط رهبری اجتماعی محافظه‌کار احساس آن را داشت که حضور زنان در چنین رویدادی نامناسب و ممکن است به احترامش لطمه بزند، بلکه این نصیحت که آنان باید در خانه بمانند قویاً نشان می‌دهد که زنان برای مشارکت در این رویدادها خود را آزاد تلقی می‌کردند. در تاریخ اسفند سال ۱۳۰۲ خورشیدی، در اوج جنبش جمهوری خواهی، گروهی از زنان در خیابانی علیه خاندان قاجار تظاهرات کردند.^{۱۹} در اردیبهشت ۱۳۰۵ یکی از آموزنده‌ترین

^{۱۶} بنگرید به:

S. Cronin, 'Popular Protest, Disorder and Riot in Iran: The Tehran Crowd and the Rise of Riza Khan, ۱۹۲۱-۱۹۲۵', *The International Review of Social History*, Vol.۵۰, No.۲ (Aug. ۲۰۰۵), pp.۱۶۷-۲۰۱.

^{۱۷} moral support

^{۱۸} IS No.۴۳, ۲۷ Oct. ۱۹۲۳, FO۳۷۱/۹۰۲۰ E۱۱۹۲۳/۶۹۳۴.

^{۱۹} Intelligence Summary No.۱۰, ۸ March ۱۹۲۳, FO۳۷۱/۱۰۱۳۲/E۳۹۴۴/۲۵۵/۳۴.

نمونه‌های کنش سازمان‌یافته در تهران اتفاق افتاد و زنان حساب‌های خود در بانک شاهنشاهی را «خالی» کردند. تعداد زیادی از زنان، که بخشی از یک کارزار ناسیونالیستی عمومی بودند و همه مقدار کمی برات در دست داشتند، در بانک گرد هم جمع شدند و خواستار تعویض آن با سکه‌ی نقره توسط بانک شدند. ۲۰ در آذر ۱۳۰۶، شورش‌های ضد خدمت اجباری به رهبری زنان در رشت به وقوع پیوست، و بازارها بسته شدند. این شورش‌ها منجر به کشته شدن ۲۰ نفر شد و آن‌چنان جدی بودند که حکومت اعلان حکومت نظامی کرد، سانسور سفت و سختی را تحمیل کرد و برای مرعوب کردن جمعیت یک تانک از پایتخت فرستاد. ۲۱

کارگان اعتراضی شهری که با این حد تأثیرگذاری در قیام تنباکو و انقلاب مشروطه به کار گرفته شده بود، وابسته به نهادهایی مانند محلات شهری، اصناف، بازارها و مساجد بود، که تمام‌شان در مقام شبکه‌های سازماندهی و بسیج‌سازی عمل می‌کردند. مادامی که این نهادها به موجودیت خود ادامه دادند، آن‌ها ظرفیت ایجاد اعتراض شهری داشتند. ۲۲ به هر حال از دوره‌ی انقلاب مشروطه به بعد، ساختارهای جدیدی از جمله احزاب سیاسی و سندیکاها به تدریج پدیدار شدند، سازمان‌ها و احزابی که به صورت بالقوه ظرفیت مفصل‌بندی نوع جدیدی از اعتراضات را بر مبنایی جدید داشتند. ۲۳

۲۰ Intelligence Summary No. ۱۰, ۱۵ May ۱۹۲۶, FO۳۷۱/۱۱۴۸۴/E۳۴۸۷/۹۵/۳۴.

۲۱ IS No. ۲۶, ۲۴ Dec. ۱۹۲۷, FO۳۷۱/۱۳۰۵۵/E۵۸۴/۳۸/۳۴.

۲۲ برنامهریزی شهری رضاشاه تا حدی به قصد نابودی مبنای فیزیکی مخالفت شهری بود. بنگرید به: S. Cronin, 'Modernity, Change and Dictatorship in Iran: The New Order and its Opponents, ۱۹۲۷-۲۹', Middle Eastern Studies, Vol. ۳۹, No. ۲ (April ۲۰۰۳), p. ۱۲.

۲۳ برای زایش سندیکالیسم در ایران بنگرید به:

W.M. Floor, Labour Unions, Law and Conditions in Iran, ۱۹۰۰-۱۹۴۱ (Durham: University of Durham, ۱۹۸۵); C. Chaqueri, The Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left: Social-Democracy in Modern Iran (Richmond, Surrey: Curzon, ۲۰۰۱), pp. ۹۰-۹۵; Ladjevardi, Labor Unions and Autocracy, pp. ۱-۳.

وجود این پنداشتن دوگانه‌ای ساده میان سندیکاهای جدید مبتنی بر کارگران دارای آگاهی طبقاتی در بخش مدرن اقتصاد و استادکارهای کارگاه‌ها که محدود به درون اصناف و روحیه‌ای پیشاسرمایه‌دارانه بودند، نوعی ساده‌سازی بیش از حد است. در واقع، سندیکاهای جدیدی که در طول دوران انقلاب مشروطه زاده شده بودند نه نمایان‌گر یک پیشرفت کاملاً بدیع و نه نمایان‌گر گسستی آشکار از گذشته بودند، بلکه آن‌ها یا از دل سنت‌ها و نهادهای خودسازماندهی شده‌ی عرفی جمعی برآمده بودند یا بر دوش آن‌ها سوار بودند.

ظهور سندیکالیسم^{۲۴} در ایران نیز به مانند سیاست سوسیال‌دموکراتیکی که بدان یاری می‌رساند، به صورت گسترده‌ای وابسته به تأثیرات رادیکال سرچشمه گرفته از روسیه بوده است، به‌خصوص از جنبش‌های انقلابی و کارگری منطقه‌ی قفقاز که توسط کارگران مهاجری انتقال پیدا کرده بود که میان شمال ایران و صنایع رو به گسترش امپراتوری روسیه علی‌الخصوص صنعت نفت در رفت‌وآمد بودند. مشخصاً، اولین سندیکاها و قدرت‌مندترین آن‌ها در تهران، ایالات شمالی و آذربایجان برقرار گشتند (مناطقى که به‌شدت تحت تأثیر ایده‌های سوسیال‌دموکراتیک قرار داشتند) و کادرهای به‌تازگی شکل‌گرفته‌ی سوسیال‌دموکراسی ایران رهبری و یکپارچگی را برای ناراضیتی کارگری فراهم ساختند.

به هر حال سندیکاهای جدید نه اولین سازمان‌های کارگری پا گذاشته به هستی بودند، و نه اولین سازمان‌هایی که تاکتیک دست‌کشیدن جمعی از کار را ارائه دادند. زمانی که انقلاب مشروطه‌ی ۱۲۸۴-۱۲۸۵ خورشیدی طلوعه‌دار انفجاری از اعتصابات بود، در میان کارگران (هم در بخش‌های در حال توسعه‌ی سرمایه‌دارانه و هم پیشاسرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد) هم اشکال سازمان‌دهی و هم روش‌هایی که به صورت خودانگیخته توسط اعتصابیون به کار گرفته می‌شد در درجه‌ی اول از محیط سیاسی داخلی سرچشمه گرفته بودند.

در زمان انقلاب مشروطه، تاکتیک اعتصاب، یعنی دست کشیدن از کار، پیش از آن نیز تاریخی طولی در ایران داشت. اعتصاب صنفی، که به موجب آن استادکارها، یعنی هم استادها و هم کارمندان‌شان، به‌ویژه شاگردان، به عنوان شکلی از اعتراض دست از کار می‌کشیدند یک عمل جاافتاده در سیاست مردمی شهری بود. همان‌طور که بستر رو به تغییر گذاشت، طبیعی بود که کارگران ماهر شهری، به‌خصوص آنانی که از کارگاه‌های کوچک به محیط‌های صنعتی مدرن حرکت می‌کردند این تاکتیک را با خود به همراه آورند.^{۲۵}

امواج اعتصابی که در روزهای اول انقلاب مشروطه بالا گرفت هیچ چیزی را وام‌دار سازمان‌دهی سندیکایی رسمی نبود که کماکان در آن ایام از راه نرسیده بودند.^{۲۶} اولین سندیکا در ۱۲۸۶ یا احتمالاً در اواخر ۱۲۸۹ شکل گرفت، اما اولین اعتصاب عمده‌ی انقلاب مشروطه در آذر ۱۲۸۶ خورشیدی رخ داد، زمانی که ماهی‌گیران در بندر انزلی به دلیل اعتراض به دستمزد کمی که صاحب‌امتیاز روسی-ارمنی لیازانوف به آن‌ها پرداخت می‌کرد دست به اعتصاب زدند.^{۲۷} تب اعتصاب به صورت خودانگیخته‌ای در

^{۲۵} دیدگاهی که ادعا می‌کند اقتصاد استادکاری، در کنار تعاونی‌های صنفی‌اش، تعارض کارگری اندکی را تجربه کرده است، توسط شری وتر [Sherry Vatter] در کاوش مبارزات برپا شده توسط شاگردان بافنده علیه استادان‌شان در دمشق در قرن نوزدهم به چالش کشیده شده است. بنگرید به:

S. Vatter, 'Militant Journeymen in Nineteenth-Century Damascus: Implications for the Middle Eastern Labor History Agenda', in Z. Lockman (ed.), *Workers and Working Classes in the Middle East: Struggle, Histories, Historiographies* (Albany, NY: State University of New York Press, ۱۹۹۴), pp. ۱-۱۹.

گرچه اصناف ایرانی تعارض اقتصادی و درون طبقه‌ای از نوعی که بالاتر ذکر شده را تجربه کرده‌اند که کاوش نشده باقی مانده است.

^{۲۶} امواج مشابه اعتصابی سرتاسر امپراطوری عثمانی را بلافاصله به عنوان پسایند انقلاب مشروطه‌ی ۱۹۰۸ در نوردید. بنگرید به:

E. Zürcher, *Turkey: A Modern History* (London and New York: I.B. Tauris, ۱۹۹۳), p. ۹۸.

^{۲۷} خسرو شاکری، پیشینه‌های روسی-قفقازی چپ ایران، صفحه‌ی ۹۰.

میان دامنه‌ی وسیعی از کارگران در تهران اشاعه یافت. در تبریز کارگران چرم‌سازی و همچنین کارگران گمرک، ملوانان، کارگران بارانداز، و قایقرانان در انزلی دست به اعتصاب زدند.^{۲۸} اعتصاب همچنین در میان کارگرانی که از آرمان‌های سوسیال‌دموکراسی بسیار دور بودند نیز شیوع یافت. در جنوب شرق در کرمان، که بسیار به دور از مشروطه‌خواهی^{۲۹} و نفوذ سوسیال‌دموکراتیک بود، صنعت فرش نیز به وسیله‌ی ستیزه‌ی صنعتی ظاهراً همه‌گیری به دردمس افتاد، فرش‌بافان در اعتراض به آن که توسط کارفرمایان‌شان اجاره‌ی حضور در محل کار را نیافتند، در کنسول‌گری بریتانیا دست به تحصن زدند.^{۳۰}

درست به مانند عملیات متوقف ساختن کار، اعتصابیون اغلب عناصر دیگری از سنت‌های اعتراض مردمی را اتخاذ می‌کردند. تاکتیک اشغال یک ساختمان استراتژیک، گاهی همراه با ادعای حق بست‌نشینی، قسمی تاکتیک مشخصاً برجسته بود. به‌عنوان نمونه، ماهی‌گیران انزلی به صورت جمعی اداره‌ی تلگراف را اشغال کردند و تلگراف‌هایی به مجلس جدید فرستادند که خواستار فسخ حق امتیاز انحصاری لیازانوف بود و از آن کله می‌کردند که در ازای کارشان چندغاز بدان‌ها پرداخت شده بود، در حالی که فرش‌بافان کرمان در کنسول‌گری بریتانیا بست‌نشینی کردند. ویژگی نمونه‌وار این نوع تعارضات تلاش اعتصابیون برای کسب مشروعیت به‌وسیله‌ی نشان دادن آن بود که حمایت عموم جامعه را در اختیار داشتند. به‌عنوان نمونه، ماهی‌گیران انزلی به صورت عمومی حمایت جمعیت را به‌دست آوردند، جمعیتی که عمیقاً از حضور روس‌ها متنفر

J. Afary, *The Iranian Constitutional Revolution, ۱۹۰۶-۱۹۱۱: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism* (New York: Columbia University Press, ۱۹۹۶), p.۱۵۶.

^{۲۸} خسرو شاکری، پیشینه‌های روسی-قققازی چپ ایران، صفحات ۹۰-۹۵.

Floor, *Labour Unions, Law and Conditions*, pp.۵-۱۱.

^{۲۹} constitutionalism

^{۳۰} Floor, *Labour Unions, Law and Conditions*, p.۱۱.

بودند، مردم شهرهای حاشیه‌ی رشت و انزلی شروع به تحریم کالاهای روسی کردند.^{۳۱} گفتمان کارگران اعتصابی در دوران مشروطه پیوسته تأکید بر آن داشت که کنش آنان نه به جهت تعقیب منافع بخشی محدود یا حتی منافع طبقاتی بلکه بابت منافع کل اجتماع برعهده گرفته شده بود، و همراه با مطالباتی اقتصادی بود که درون بستر یک کارزار ناسیونالیستی عمومی مستقر شده بودند.

نه فقط روش‌ها و گفتمان بلکه همچنین اشکال سازمان‌دهی اتخاذ شده توسط گروه‌های کارگران در پیرودار انقلاب بیشتر وام‌دار تأثرات محلی بود. اولین محافل کارگری سندیکاها نبودند، بلکه محافل جمعی مبتنی بر تکامل یافتن الگویی بومی بودند که /انجمن نام داشت. اولین اعتصاب تلگراف‌چی‌ها در ۱۹۰۷ تحت رهبری انجمن‌شان سازمان‌دهی شد، شکل گرفتن سندیکای آنان تا حدود یک سال بعد از این ماجرا به طول انجامید. کارگران تراموا نیز به‌مانند خدمت‌کاران اقامت‌گاه‌های خارجی و کارگران کفاشی انجمن‌شان را شکل دادند.^{۳۲} رابطه‌ی دقیق میان اصناف موجود، انجمن‌های انقلابی مبتنی بر محل کار، و سندیکاها جدید نامشخص است. برخی از سندیکاهاى اولیه به‌مانند سندیکای تلگراف‌چی‌ها ممکن است از دل /انجمن‌های صنفی برآمده باشند. برخی ممکن است از سازمان‌های صنفی موجود گسترش یافته باشند.

^{۳۱} Afary, *The Iranian Constitutional Revolution*, p. ۱۵۶.

^{۳۲} خسرو شاکری، پیشینه‌های روسی-قفقازی چپ ایران، صفحه‌ی ۹۰-۹۱. سوابق تاریخی و سیاسی انجمن‌ها تا به حال به صورت مناسبی مورد کاوش واقع نشده است. خسرو شاکری درباره‌ی «گرایش تاریخی قدرتمند به سوی خودگردانی جمعی و اشتراکی» اظهار کرده که در لباس جنبش انجمنی ۱۹۰۵-۱۹۰۶ نمود می‌یابد، در حالی که ژانت آفاری ابعاد این پدیده را نگاشته است، و ظهور انجمن‌ها در طول انقلاب مشروطه در سرتاسر کشور و در میان گروه‌های اجتماعی گوناگون را ردیابی می‌کند. انجمن‌ها شباهت بدیهی به شوراها دارند که تحت شرایطی مشابه ظهور کردند و نقش مشابهی را در طول انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ایفا می‌کردند.

بنگرید به:

خسرو شاکری، پیشینه‌های روسی-قفقازی چپ ایران، صفحه‌ی ۴۴.

Afary, *The Iranian Constitutional Revolution*. See also M. Bayat, 'Anjuman: Political', *Encyclopaedia Iranica*, Vol. ۲, ۱۹۸۷, pp. ۷۷-۸۰.

اصناف به‌سان نمونه‌ای زنده از قدرت سازمان‌دهی جمعی برجای باقی ماندند، گرچه استادکارهای صنف، که اغلب مالک ابزار تولید ناچیز خود بودند و روحیه‌ی خرده‌بورژوازی کلاسیکی داشتند، قادر به استفاده از اعتصاب فقط برای مقاصد سیاسی و نه اقتصادی بودند. به هر حال برخی از اصناف به مانند صنف باربران، که اعضایش مالک کار خود بودند، به‌روشنی برای جهش پیدا کردن به یک سندیکا مناسب‌تر بودند. مشخصاً عادات و روحیات صنفی به اعمال کردن نفوذی قدرت‌مند بر توسعه‌ی جنبش سندیکایی ادامه داد.^{۳۳}

جوّ تازه‌ی آزادی سیاسی موعود مشروطه به همراه انگیزه‌ی ناشی از کنش‌گری سال‌های انقلاب، موجب زایش این اولین تجربیات سندیکالیسم و شکوفایی آن‌ها شدند. گرچه تمام سندیکاهای تازه‌تأسیس در نتیجه‌ی سرکوب سیاسی ایجاد شده به دنبال تعطیلی مجلس در سال ۱۲۹۰ خورشیدی و اشغال شمال رادیکال به‌وسیله‌ی ارتش روس نابود شدند، با وجود این تجربه‌ی سال‌های مشروطه برای برقراری یک سنت سازماندهی کارگری کافی بود، سنتی که برای تولد مجدد سندیکاها بعد از انقلاب روسیه حیاتی بود.^{۳۴}

تمام حق امتیازهای انحصاری درجه‌ی مشابهی خواه از خصومت مردمی یا خصومت نخبگان را به‌مانند قرارداد روپتر و تنباکوی رژی برنیانگیختند. آن قراردادهایی که اهمیت طولانی‌مدت‌شان آشکار نبود یا هیچ خطر مستقیم و فوری‌ای برای منافع موجود نداشتند، مجادله‌ی کمتری را برانگیختند. در سال ۱۲۸۰ خورشیدی قرارداد امتیاز انحصاری نفتی داریسی امضا شد، اما در وهله‌ی اول توجه اندکی را در ایران به خود جلب کرد.^{۳۵} اکتشافات در قلمروهای ایلیاتی جنوب غربی متمرکز بودند، که بسیار دور

^{۳۳} برای اصناف ایرانی بنگرید به:

W.M. Floor, 'The Guilds in Iran – An Overview from the Earliest Beginnings till ۱۹۷۲', *Zeitschrift der Deutschen Morgenla"ndischen Gesellschaft*, Vol. ۱۲۵ (۱۹۷۵), pp. ۹۹-۱۱۶.

^{۳۴} Floor, *Labour Unions, Law and Conditions*, p. ۷.

^{۳۵} برای شرح مذاکراتی که منجر به امضای حق امتیاز انحصاری شدند بنگرید به:

از تهران و سایر مراکز شهری‌ای قرار داشت که آگاهی سیاسی شدیدتری در آن‌جا حکم‌فرما بود. اطمینانی از موفقیت احتمالی اکتشاف وجود نداشت، اهمیت طولانی‌مدت نفت کم‌تر شناخته شده بود و به هر صورت جنبش مشروطه‌خواهی بدوی کاملاً درگیر مبارزه‌ی سیاسی علیه استبداد سلطنتی بود.

اگرچه این حق امتیاز انحصاری در بدو تولد خود توجه‌ای را برنیا نگیخت، اما بعدها اهمیت بارز و مرکزی خود را نشان داد. علاوه بر حق امتیاز انحصاری، که توسط شرکت نفت ایران-انگلیس بعد از ورود به بورس لندن در ۱۹۰۹ عملیاتی شد، شاه در عمل حق جامع امتیاز انحصاری کاوش، توسعه و استخراج نفت و گاز طبیعی سرتاسر ایران را نیز به مدت ۶۰ سال واگذار کرده بود. ۳۶ مبارزه بر سر کسب کنترل مجدد نفت ایران بعداً حکومت، حلقه‌های گسترده‌ی افکار ناسیونالیستی و کل جمعیت کشور را روی هم‌رفته به مدت نیم قرن مشغول به خود ساخت.

شرکت نفت تقریباً بلافاصله بعد از آغاز عملیات تجاری‌اش به تدریج از نارضایتی نیروی کارش آگاه شد. علی‌رغم فقدان سازماندهی سندیکایی، مشاجرات کارگری هم به صورت جزئی و هم جدی‌تر مرتباً به فروش درآمدند. اولین آشوب کارگری گزارش شده در سال ۱۲۹۳ خورشیدی رخ داد، زمانی که دو کارگر در حادثه‌ای صنعتی کشته شدند. همکاران آنان از شرکت خواستند از خانواده‌هایشان که نان‌آوران‌شان را از دست داده بودند حمایت کند و امنیت‌شان را فراهم سازد. شرکت سر باز زد و کارگران با پرتاب سنگ به محله‌ی زندگی کارمندان بریتانیایی پاسخ دادند و همه در آبادان از کار دست کشیدند. ۳۷ این اعتراض را مردان مسلح رهبر عشایر عرب یعنی شیخ خزعل سرکوب کرد. هم‌زمان که گسترش سریع عملیات شرکت نفت در پایان جنگ جهانی اول کارگران بیشتری را گرد هم متمرکز ساخت، نارضایتی بر سر شرایط کار و

R.W. Ferrier, The Cambridge University Press, ۱۹۸۲), pp. ۱۵-۴۷; L.P. Elwell-Sutton, Persian Oil: A Study in Power Politics (London: Lawrence and Wishart, ۱۹۵۵), pp. ۱۰-۳۵.

۳۶ پنج ایالت شمالی از حوزه‌ی حق امتیاز به دلیل تمکین از توانمندی روسیه خارج شده بودند.

۳۷ Floor, Labour Unions, Law and Conditions, p. ۲۸.

هزینه‌های زندگی اعتراضاتی را از جانب تمام بخش‌های نیروی کار برانگیخت. در ۱۸ آذر ۱۲۹۹ خورشیدی نیروی کار هندی در پالایشگاه آبادان که در حدود ۳۰۰۰ تن بودند بر سر مطالبه‌ی دستمزد بالاتر، ساعت کاری کم‌تر و شرایط کاری بهتر دست به اعتصاب زدند. شرکت مطالبات آنان را برآورده کرد و روز بعد نیروی کار ایرانی به سرعت از آن‌ها پیروی کرد و آن‌ها نیز دست به اعتصاب زدند. آنان نیز اضافه‌حقوق گرفتند. هجده ماه بعد، در اردیبهشت ۱۳۰۱ کارگران ایرانی و هندی مجدداً دست به اعتصاب زدند و خواستار حقوق بیشتر شدند. این بار شرکت روی خوش کمتری نشان داد. شرکت که بر روی شیخ خزعل برای سرکوب کارگران ایرانی تکیه داشت، در تدارک اخراج نیمی از نیروی کار هندی برآمد که حدود ۲۰۰۰ نفر می‌شد.^{۳۸}

در همان زمان، شرکت در حال بهره بردن از یک دوره‌ی گسترش شگفت‌آور بود. اولین میدان نفتی در مسجد سلیمان واقع شده بود و شرکت نفت یک مرکز مدیریتی در نزدیک‌ترین بندر یعنی محمره (خرمشهر) برپا ساخت، و خطوط لوله‌ای را برای انتقال نفت از میادین نفتی به اسکله‌ها و پالایشگاه آبادان ساخت.^{۳۹} در طول سال‌های ۱۳۰۰ خورشیدی تلاش‌های اکتشافی عمده‌ای صورت گرفتند که منجر به کشف چند میدان نفتی جدید شدند، آن‌هم در حالی که پالایشگاه کاملاً از نو تجهیز و مدرن شده بود. در بازه‌ی میان اکتشاف نفت در سال ۱۲۸۶ خورشیدی و پایان جنگ جهانی اول تولید نفت در ایران ده برابر شده و به چیزی نزدیک یک میلیون تن رسیده بود. تا آغاز سال ۱۳۰۸ خورشیدی این رقم شش برابر دیگر رشد کرده بود.^{۴۰} سود شرکت نفت سربه‌فلک گذاشته بود و همراه با پالایشگاه آبادان که بزرگ‌ترین مجتمع نفتی جهان

^{۳۸} همان، صفحات ۲۷-۳۲.

^{۳۹} محمره در اواسط سال‌های ۱۹۲۰ در راستای تلاش نظام‌مند رضاشاه برای فارسی کردن اسامی مکان‌ها در سرتاسر ایران به خرمشهر تغییر نام داد.

^{۴۰} R. Ferrier, 'The Development of the Iranian Oil Industry', in H. Amirsadeghi (ed.), *Twentieth-Century Iran* (London: Heinemann, ۱۹۷۷), pp. ۹۳-۱۲۸.

بود، در حال بدل شدن به مبنایی برای یک عملیات جهانی بود.^{۴۱} در سال ۱۲۹۶ خورشیدی سود شرکت ۲۷ هزار پوند و حق‌الامتياز ایران ۱۰ هزار پوند بود. در ۱۳۰۸ ایران پنجمین تولیدکننده‌ی بزرگ نفت جهان بود.^{۴۲}

در نتیجه‌ی گسترش سریع عملیات شرکت نفت، تأثیرگذاری عمده‌ی این شرکت بر جامعه‌ی محلی ایران آغاز شد. تعداد کارگران استخدام شده در صنعت نفت به صورت تصاعدی رشد یافت. در سال ۱۲۸۹ شرکت نفت در مجموع ۱۸۸۴ کارگر ایرانی در استخدام داشت. در سال ۱۳۰۸ این رقم تا ۱۵۲۴۵ نفر رشد کرده بود و در سال پس از آن تقریباً دو برابر شده بود یعنی ۲۷۱۸۹ نفر.^{۴۳} اهمیت این نیروی کار زمانی به چشم می‌آید که با سایر بخش‌های اقتصاد مقایسه شود. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی ایران کم‌تر از ۲۰ کارخانه‌ی صنعتی مدرن داشت، که از میان آن‌ها فقط پنج کارخانه بیش از ۵۰ کارگر داشتند.^{۴۴} فقط مسئله‌ی تعداد کارگران نفتی برای یک شرکت واحد بی‌مانند نبود، بلکه شرایط کاری‌شان نیز جدید بود. برعکس اقتصاد استادکاری^{۴۵} که کماکان در سرتاسر ایران غالب بود، کارگران نفتی در کارگاه‌های کوچک پراکنده نبودند بلکه در میدین نفتی و به خصوص هزاران نفرشان در پالایشگاه متمرکز بودند، جایی که در کنار یک‌دیگر کار می‌کردند و تجربه‌ای جمعی از شرایط کارخانه‌ای مدرن را به اشتراک می‌گذاشتند. در ۱۳۰۵ بیش از ده هزار ایرانی تنها در پالایشگاه مشغول به کار بودند، پالایشگاهی که تبدیل به نوعی محل رشد و نمو نارضایتی شده بود.

این پرولتاریای جدید عمدتاً برآمده از هم تهی‌دستان روستانشین و هم تهی‌دستان عشایر جنوب ایران، و شاید همراه با هم‌آمیزه‌ی کوچکی از فقراى شهری و استادکارهای

^{۴۱} Ferrier, 'The Development of the Iranian Oil Industry', p. ۹۷.

^{۴۲} در ۱۹۲۹ سود شرکت نفت به ۴۲۷۴۰۰۰ پوند رسیده بود، که ایران ۱۴۲۷۰۰۰ دریافت می‌کرد.

^{۴۳} Ferrier, The History of the British Petroleum Company, pp. ۱۵۴, ۴۰۱.

^{۴۴} Abrahamian, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement', p. ۱۸۲.

^{۴۵} artisanal economy

فقیرشده‌ای بود که فقرشان ناشی از فروپاشی صنایع دستی بود.^{۴۶} به علت روابط شرکت نفت با رهبران محلی عشایر، شیخ خزعل و خان‌های بختیاری، شمار افرادی که دارای پیش‌زمینه‌ی عشایری بودند به صورت مشخصی زیاد بود.^{۴۷} گردش کاری زیادی وجود داشت. بسیاری از تهی‌دستان روستایی با یک فصل برداشت ضعیف در جست‌وجوی کار راهی میادین نفتی می‌شدند و بعد از گذشت چند ماه، متوجه می‌شدند که وفق یافتن با شرایط صنعتی غیرممکن است. به‌عنوان مثال، عشایر سابق که قبل‌تر آب‌وهوای گرم را در مناطق کوهستانی خنک سپری می‌کردند خود را به ناگاه در حال کار در آبادان در دمای ۵۰ درجه یا بیشتر یافته بودند. وضعیت در حال گذار این کارگران جدید به‌وضوح در لباس پوشیدن‌شان بازتاب می‌یافت. عرب‌ها لباس کار سرهمی آبی با چفیه‌ای به دور سر خود می‌پوشیدند، در حالی که اعضای ایل بختیاری شلوارهای مشکی بلندی از همان نوعی که در خانه می‌پوشیدند را همراه با ژاکت اروپایی بر تن داشتند.^{۴۸} کارگران غیرماهر و گاهی اوقات ماهر ایرانی پایین‌ترین سطوح نیروی کار شرکت را تشکیل می‌دادند. بیشتر کارگران ایران مستقیماً در استخدام شرکت قرار

^{۴۶} Z.Z. Abdullaev, 'Promyshlennost i zarozhdenie rabochego klasse Irana v kontse xix-nachale xx vv' (Baku, ۱۹۶۳), extracts reproduced in C. Issawi (ed.), *The Economic History of Iran, ۱۸۰۰-۱۹۱۴* (Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۷۱), pp.۴۸-۵۲.

^{۴۷} به نظر نمی‌رسد که در دوره‌ی بین دو جنگ جهانی خاستگاه‌های متفاوت کارگران تازه استخدام شده منجر به بالا گرفتن تنش‌های قومی در محل کار شده باشد. گرچه در سال ۱۹۴۶ کارگران عرب به صورت موفقیت‌آمیزی توسط شیخ‌های خودشان، که تعدادشان به عنوان پیمان‌کار دو برابر شده بود، علیه اعتصاب عمومی عمدتاً نیروی کار ایرانی بسیج شده بودند، همراه با عشیره‌زدایی شتابان از جنوب ایران، چنین تنش‌هایی به سرعت محو شدند. بنگرید به:

See Abrahamian, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement'; S. Cronin, *Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, ۱۹۲۱-۱۹۴۱* (London: Routledge, ۲۰۰۶), pp.۱۹۱-۲۰۵.

^{۴۸} N. Kemp, *Abadan: A First-Hand Account of the Persian Oil Crisis* (London: A. Wingate, ۱۹۵۳), p.۴۳.

داشتند اما بخشی در استخدام پیمان کارهای محلی بودند. در بالای سر آنان لایه‌ی قابل توجهی متشکل از کارگران وارد شده‌ی هندی قرار داشت، که به‌عنوان کادر فنی و دفتری مزدبگیر و استادکارهای ماهر استخدام شده بودند و قرارداد ممتازتری به لحاظ شرایط کاری و پرداخت دریافت می‌کردند. موقعیت برتر نیروی کار هندی منبع دائمی نارضایتی حکومت ایران، افکار ناسیونالیستی و خود کارگران ایرانی بود. گرچه همان‌طور که سال‌های دهه‌ی آغازین ۱۳۰۰ به پیش می‌رفت تعداد کارگران هندی آرام‌آرام کاهش می‌یافت، در سال ۱۳۰۸ شرکت نفت کماکان ۲۵۱۸ هندی در استخدام داشت. مدیریت شرکت تماماً بریتانیایی بود.

شرایطی که کارگران جدید در بدو ورود به آبادان با آن مواجه می‌شدند به‌شدت زننده بود. خود شهر که در آغاز قرن جدید خورشیدی در حال رسیدن به جمعیت ۶۰ هزار نفری بود، رشد عظیم‌اش را تماماً مدیون شرکت نفت بود. ۴۹ مبارزه بر سر مسکن در آبادان شاید بدترین جنبه‌ی این وضعیت بود. مسکن‌سازی موجود ناکافی، نیمه‌مخروبه و غیربهداشتی بود و ساختمان‌های شرکت نفت به‌هیچ‌وجه منطبق با جمعیت رو به گسترش نبود. اکثر کارگران ایرانی، به‌خصوص کارگرانی که کمترین پرداختی را داشتند و کارگران قراردادی، امیدی به مسکن‌های شرکت نداشتند و مجبور بودند که برای خودشان در حلبی‌آباد سرپناهی بیابند.^{۵۰} در حالی که سختی مضاعفی

^{۴۹} Elkington, Abadan, ۱۷ June ۱۹۲۹, British Petroleum Archive ۵۹۰۱۱.

توسعه‌ی «شهرک‌های شرکت نفت» آبادان و مسجد سلیمان و نقش آن‌ها در قالب بندی یک نیروی کار بی‌مهارت و تازه‌کار در «سرمایه‌ی انسانی» قابل تخصیص به‌روشنی در منابع زیر توصیف شده است:

by K. Ehsani, 'Social Engineering and the Contradiction of Modernization in Khuzestan's Company Towns: A Look at Abadan and Masjed-i Soleyman', *International Review of Social History*, Vol. ۴۸, No. ۳ (۲۰۰۳), pp. ۳۶۱-۹۰;

هم‌چنین بنگرید به:

M. Crinson, 'Abadan: Architecture and Planning under the Anglo-Persian Oil Company', *Planning Perspectives*, Vol. ۱۲, No. ۳ (۱۹۹۷), pp. ۳۴۱-۶۰.

^{۵۰} Elwell-Sutton, *Persian Oil*, p. ۹۵.

از ناامنی شغلی حاصل می‌شد، دستمزدها زیاد نبودند. تقاضای شرکت برای نیروی کار پیوسته و به صورت پیش‌بینی‌ناپذیری تغییر می‌کرد. به عنوان نمونه، تعداد کارگران ایرانی استخدامی در طول ۱۲ ماه میان ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ یک‌سوم کاهش پیدا کرد.^{۵۱} آنانی که از کار تعدیل شده بودند به‌سادگی هنگامی که به سر کار می‌رسیدند در دروازه‌های پالایشگاه از این مسئله مطلع می‌شدند. برخی اوقات کارگران تا زمانی که شغلی برای آن‌ها در عملیات شرکت نفت در جای دیگری پیدا شود، به‌سادگی از کار معلق می‌شدند. تعلیق‌ها همچنین به‌عنوان اقدام انضباطی به کار گرفته می‌شدند. چنین تعدیل‌هایی فاجعه‌بار بودند زیرا فقط به معنای از دست رفتن حقوق نبودند بلکه به معنای از دست رفتن برتری در مبارزه‌ی درنده‌خویانه بر سر مسکن بودند و ترس از بیکاری همواره حضور داشت.^{۵۲} مشخصاً وضعیت نیروی کار پیمانی بسیار وخیم بود، نیروی کاری که اغلب کمتر از حداقل دستمزد قراردادی شرکت دریافت می‌کرد و بدون حق فرضی مسکن شرکت بود و برای کثیف‌ترین و پست‌ترین وظایف استخدام شده بودند.^{۵۳} به صورت کلی، تأمین خدماتی مانند مراقبت درمانی، مدرسه و سایر وسایل رفاهی کاملاً نابسند بودند. گرچه این مردان نان‌آور بودند که سختی شرایط کار را

^{۵۱} در نتیجه‌ی سقوط تقاضای نفت در بحران اقتصادی بین‌المللی تعداد نیروی کار از ۲۰۰۹۵ نفر در ۱۹۳۰ به ۱۴۷۹۷ در ۱۹۳۲ کاهش یافت. بنگرید به:

Ferrier, *The History of the British Petroleum Company*, p.۴۰۱.

^{۵۲} بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری‌شده، صفحه‌ی ۱۱۷.
Elwell-Sutton, *Persian Oil*, p.۹۰.

^{۵۳} حلبی‌آباد متعلق به کارگران قراردادی در اواخر ۱۹۴۶ به صورت ذیل توصیف شده است: «در ورای منطقه‌ی شرکت و شهر، اجتماع فقرزده‌ای وجود داشت که زیر پارچه‌های برزنتی و سایبان‌های کرباسی‌ای زندگی می‌کردند، که تکیه‌گاه آن دیوارهایی از قوطی‌های نفتی تکه‌پاره و چوب‌های پوسیده بود... آنان مردمانی لاغر و با چشمانی برآشفته بودند، که با سختی بسیار با مشت‌ی لوبیا و نخود فرنگی برای بقا می‌جنگیدند». بنگرید به:

Kemp, *Abadan*, pp.۴۶-۴۷.

تحمل می‌کردند، اما اغلب خانواده‌های‌شان و مشخصاً همسران‌شان بودند که جور زندگی سخت در آبادان و میادین نفتی را به دوش می‌کشیدند.^{۵۴}

صنعت نفت در جنوب به ایران اولین طبقه‌ی کارگر بومی‌اش و سخت‌ترین تجربه‌ی سرمایه‌داری مدرن را تقدیم کرد. با این‌حال، فقرای روستایی برکشیده شده به آبادان اولین ایرانیانی نبودند که در صنایع مدرن مشغول به کار شده بودند. اولین پرولتاریای ایران در خارج از کشور با گردهم جمع شدن هزاران نفر از تهی‌دستان روستایی شکل گرفت که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی از شمال ایران به میادین نفتی باکو مهاجرت کرده بودند.^{۵۵} در این‌جا این کارگران مهاجر هم با رادیکالیسم سیاسی که شامل سوسیال‌دموکراسی روسی می‌شد و هم با سازمان‌های کارگری مبارز ارتباط برقرار کردند، و در بازگشت‌شان، آگاهی سیاسی و مبتنی بر طبقه‌ی به‌تازگی شکل‌گرفته‌شان را به محیط داخلی ایران آوردند و سندیکاها و یک سازمان سوسیال دموکرات را بنیان گذاشتند. تهی‌دستان روستایی که وارد صنعت نفت جنوب می‌شدند نه با چنین احزاب سیاسی رادیکالی مواجه شدند و نه با هیچ سازمان کارگری از پیش موجودی. با این‌حال، این مسئله منجر به انفعال یا گوشه‌نشینی نشد. در عوض این بدین معنا بود که این کارگران جدید وضعیت خودشان را تفسیر می‌کردند و با استفاده

^{۵۴} برای شرح سختی‌ای که همسران کارگران نفتی با آن‌ها روبه‌رو بودند بنگرید به: بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه‌ی ۱۱۹.

^{۵۵} در باب این پدیده بنگرید به:

H. Hakimian, 'Wage Labour and Migration: Persian Workers in Southern Russia, ۱۸۸۰-۱۹۱۴', *International Journal of Middle East Studies*, Vol. ۱۷, No. ۴ (۱۹۸۵), pp. ۴۴۳-۶۲;

خسرو شاکری، پیشینه‌های روسی-قفقازی چپ ایران، صفحات ۷۷-۹۶؛

T. Atabaki, 'Disgruntled Guests: Iranian Subaltern on the Margins of the Tsarist Empire', *International Review of Social History*, Vol. ۴۸, No. ۳ (۲۰۰۳), pp. ۴۰۱-۲۶.

از مراجع سیاسی و فرهنگی‌ای که در دسترس‌شان بود نارضایتی‌شان را مفصل‌بندی می‌کردند.

گرچه صنعت نفت جنوب ستیزه‌جویی سیاسی یا صنعتی از آن نوعی را که در باکو مورد مشاهده‌ی ایرانیان قرار گرفته بود در دل نداشت، اما نیروی کار هندی علی‌رغم ناخشنودی ایجاد شده بابت جایگاه نسبتاً ممتازشان، آموزش صریح روش‌های چانه‌زنی جمعی را ارائه دادند. کارگران هندی وارد شده به ایران به نظر دارای درجه‌ای از تجربه‌ی سیاسی و آگاهی طبقاتی و همچنین برخی سازمان‌های زیرزمینی بودند که آن‌ها را قادر به رهبری اعتصاب در سال‌های ۱۲۹۹ و ۱۳۰۱ خورشیدی کرد. این نمونه‌ی عملی، که به‌سرعت مورد تقلید کارگران ایرانی قرار گرفت، از سال ۱۳۰۱ خورشیدی به بعد با حضور تعداد کمی از اعضای حزب کمونیست تازه تأسیس ایران^{۵۶} تقویت شد. به‌علاوه، خود ماهیت شرکت به‌عنوان یک شرکت دارای حق امتیاز انحصاری خارجی به این معنا بود که آگاهی کارگران ایرانی‌اش از آغاز به‌شدت تحت تأثیر یک گفتمان ناسیونالیستی مدرن قرار خواهد گرفت، گفتمانی که خود مشروعیت حق امتیاز انحصار نفتی را رد می‌کرد و همچنین به صورت کلی‌تر حضور امپریالیستی بریتانیا را به ستیز می‌کشید. میزان تأثیرگذاری این گفتمان بعد از کودتای ۱۲۹۹ تشدید شد. به‌هرحال، علی‌رغم این تأثیرات بدیع، فرهنگ سیاسی‌ای که در اختیار کارگران ایرانی قرار داشت عمدتاً نشئت گرفته از سنت‌های بومی اعتراضی مردمی بود. این سنت آن چنان عمیق بود که در ۱۳۰۸ اعتصاب سازمان‌دهی‌شده به‌دست سندیکا به‌سرعت به یک موضع پیش‌فرض بازگشت که قسمی کارگان کنشی را به کار می‌گرفت که دارای پایه و اساس محلی عمیقی بود.

حق امتیاز انحصاری داری به‌دست شاه قبل از ظهور دولت مشروطه در ایران و بدون برانگیختن آن نوع مخالفت گسترده‌ای که به قرارداد رویتر و حق امتیاز تنباکو پایان بخشید، امضا شده بود. به هر حال، در سال ۱۲۸۸ خورشیدی تقریباً بلافاصله بعد از این که اکتشاف به سطوح سودآوری رسید، مقامات جدید مشروطه‌خواه دچار نزاعی

^{۵۶} Communist Party of Iran

شدید با شرکت نفت بر سر تفسیرشان از حقوق امتیاز انحصاری‌شان و به‌خصوص حول درآمدهای مربوطه‌ی ایران شدند. از این‌رو عدم‌توافق بر سر بهره‌ی مالکانه و روش‌های حساب‌داری شرکت هم پایدار و هم شدید بود، مقامات ایرانی پیوسته استدلال می‌کردند که ایران سهم‌اش را بر طبق شرایط حق امتیاز دریافت نمی‌کند. حکومت هم چنین از بی‌تفاوتی شرکت نسبت به حاکمیت ایران ناخشنود بود، بی‌تفاوتی‌ای که مذاکرات شرکت نفت بر سر توافقات جداگانه با رهبران عشایر محلی در مناطق نفتی جنوب ایران مانند شیخ خزعل و خان‌های جوان عشایر بختیاری نمایان‌گر آن بود.^{۵۷} با وجود این، مقامات ایرانی که در این سال‌ها به شدت بی‌قدرت بودند نمی‌توانستند کاری بیش از تکرار مجدد تشکیک‌های‌شان که مرتبط با بهره‌ی مالکانه‌ی مورد دریافت‌شان بود و عدم تصدیق توافقات جداگانه با سران عشایر انجام دهند.^{۵۸} به هر حال، آنان هیچ چالش بنیادینی را در برابر خود حق امتیاز انحصاری قرار ندادند. هم ناتوانی حکومت و

^{۵۷} موقعیت شیخ خزعل مشخصاً مسئله‌ای حساسیت برانگیز بود. شیخ خزعل حاکم عشایر عرب خوزستان در اواخر قرن نوزدهم شده بود، منطقه‌ی خوزستانی که به لحاظ قومیتی بسیاری مرکب بود، موقعیت شیخ خزعل توسط حکومت ایران به رسمیت شناخته شده بود، و وی را به عنوان حاکم محمره (خرمشهر) برگزیده بودند. وی به تدریج تأثیرش در منطقه را افزایش داده بود و ثروت خوبی را نیز با توجه به ارتباطات‌اش با شرکت نفت و حکومت بریتانیا به جیب زده بود. در جنگ جهانی اول وی خود را تبدیل به رهبر عملاً خودگردان خوزستان غنی از نفت کرده بود. در طول جنگ وی خود را به مهره‌ای به شدت کارآمد برای بریتانیا بدل کرده بود، که با ایده‌ی جدایی خوزستان از ایران و بازآفرینی خزعل به عنوان حاکم یک شیخ نشین خلیجی تحت‌الحمایه‌ی بریتانیا بازی می‌کردند. برکناری وی در ۱۳۰۳ خورشیدی توسط رژیم جدید در تهران با خوشحالی بی حد و حصری توسط تمام طیف‌های حلقه‌های ناسیونالیستی تکریم شده بود. در باب شیخ خزعل بنگرید به:

W.T. Strunk, 'The Reign of Shaykh Khaz'al South-Western Iran, ۱۸۹۷-۱۹۲۵' (Ph.D. thesis, University of Indiana, ۱۹۷۷).

بختیاری‌ها مجموعه‌ی عشیره‌ای بزرگی هستند که ساکن منطقه‌ی کوهستانی جنوب ایران‌اند، که چراگاه زمستانی‌شان در شمال شرق خوزستان است. خان‌های ارشد آنان همچون شیخ خزعل ثروت و قدرت سیاسی بسیاری در نتیجه روابط‌شان با بریتانیا انباشته بودند.

^{۵۸} در راستای رابطه‌ی شرکت با خان‌های بختیاری بنگرید به:

Cronin, *Tribal Politics in Iran*, pp. ۱۳۳-۵۹.

هم مشخصه‌ی نگرش حکومت نسبت به حق امتیاز بعد از کودتا ۱۲۹۹ به سرعت رو به تغییر گذاشت.

گرچه نارضایتی از شیوه‌ی عملیاتی کردن حق امتیاز انحصاری توسط شرکت همه‌گیر شده بود، بعد از سال ۱۲۹۹ خورشیدی مرکز ثقل این نارضایتی رفته‌رفته جابه‌جا شد. تا اوایل سال‌های دهه‌ی آغازین قرن جدید، حکومت ایران تلاش‌هایش را بر روی وادار کردن شرکت به تفسیر منصفانه‌ی شرایط حق امتیاز انحصاری، به خصوص شرایط مرتبط با محاسبه‌ی بهره‌ی مالکانه، متمرکز کرده بود. از اواسط دهه‌ی ۱۳۰۰ خورشیدی به بعد، رژیم پساکودتا که اعتماد به نفسش روزبه‌روز بیشتر می‌شد، شروع به در نظر گرفتن مذاکره‌ای مجدد بر سر خود حق امتیاز انحصاری کرد. گرچه انگاره‌های سلب مالکیت، که عمدتاً توسط حزب کمونیست نوپای ایران صورت‌بندی شده بودند، به تدریج گسترش می‌یافت، اما رژیم در این مقطع هوادار بیرون راندن شرکت از ایران نبود، بلکه مشتاق به دست آوردن سهمی واقع‌گرایانه‌تر از سودهای عظیمی برای کشور بود که شرکت شروع به کسب کردن از نفت ایران کرده بود و رژیم در این مقطع مشتاق به پایان بخشیدن به خطری بود که شرکت آن را بازنمایی می‌کرد؛ خطری که حاکمیت ایران را تهدید می‌کرد.

برای رژیم جدید که از دل کودتای ۱۲۹۹ برآمده بود و برای حلقه‌های ناسیونالیستی گسترده‌تری که حامی رژیم بودند، جنوب منطقه‌ای بود که از دست ایران خارج شده بود، جایی که حاکمیت ایران غالب نبود، جایی که قدرت بریتانیا و تحت‌الحمایه‌های عشیره‌ای محلی‌شان دست بالا را داشت و جایی که نفت، یک منبع حیاتی ملی، در دستان خارجی قرار داشت. از اوایل سال‌های دهه‌ی آغازین قرن جدید این ناسیونالیسم به تازگی قدرت گرفته برای اجرای موارد زیر متعین شد: تصدیق عمومی حاکمیت ایران، ادغام غیرقابل بازگشت مناطق نیمه-خودمختار در نظم سیاسی در حال ظهور، و تصریح کنترل ملی بر اقتصاد و منابع اقتصادی. تا جایی که به جنوب ایران مربوط می‌شد، تخریب خودمختاری رهبری‌های عشیره‌ای و مطیع ساختن شرکت نفت الزامی به نظر می‌رسید. همانا این مقاصد به صورت تنگاتنگی مرتبط با یکدیگر دیده می‌شدند. خان‌های بختیاری و به صورت مشخص شیخ خزعل، که تحت‌الحمایه‌های شرکت نفت

بودند، پیوسته در مطبوعات به‌عنوان ارتجاعیون و حتی بدتر از آن به‌عنوان پیاده‌نظام بریتانیا، یعنی ستون پنجمی که همواره آماده‌ی واژگون کردن وحدت و استقلال ملی در راستای منافع اربابان خارجی‌شان بودند، ترسیم می‌شدند. در عرض چند سال رژیم با ترکیبی از وادارسازی، هموندسازی، اخاذی و تهدید نظامی رهبری عشیره‌ای جنوب را به عقب رانده بود. ۵۹ در آغاز سال ۱۳۰۳ خورشیدی خان‌های بختیاری با نظم جدید به صلح رسیده بودند، اما شیخ خزعل که کمی جسورتر بود به کلی از جنوب جابه‌جا و تقریباً تبدیل به یک زندانی در تهران شد. ترس ناسیونالیستی از این که بریتانیا جدایی ناحیه‌ی خوزستان و بازسازی خزعل به‌عنوان حاکم شیخ‌نشین مستقل دیگری تحت حمایت بریتانیا و سرشار از نفت در خلیج را مهندسی کند، به پایان رسید.

افکار ناسیونالیستی از کارزار مستمر و موفقیت‌آمیز رضاخان علیه شیخ خزعل به‌منزله‌ی پیروزی و ضربه‌ای بر امپریالیسم بریتانیا ستایش کرد. برکناری خزعل اهمیت عملی بیشتری نیز برای شرکت نفت داشت. از ابتدا، خان‌های بختیاری و شیخ خزعل نقشی اساسی در فراهم کردن امنیت عملیات شرکت نفت ایفا کرده بودند. به صورت مشخص، شیخ خزعل نقشی کلیدی ایفا کرده بود و از پیروان قبیله‌ای و بستگانش برای حفظ نظامی ساده اما کاربردی در آبادان و به صورت مشخص شکستن اعتصابات استفاده می‌کرد. بعد از سال ۱۳۰۴، شرکت که دیگر گزینه‌ی فراخواندن مردان خزعل را در اختیار نداشت، هر نوع آشوبی می‌توانست رخ دهد. در مقابل، شرکت از این به بعد مجبور بود برای امنیتش بر سازوبرگ دولت جدید تکیه کند. این مسئله آسیب‌پذیری جدیدی را در شرکت ایجاد کرد، که ادامه‌ی بی‌عیب و نقص عملیاتش را مشروط بر مصلحت مقامات محلی و نظامی و افسران پلیس می‌کرد. ۶۰ از حالا به بعد، شرکت نفت تنها می‌توانست با درخواست کمک از خود دولت یا متوسل شدن به بدیل جدی فراخواندن مساعدت نیروی دریایی بریتانیا با اختلالات مواجه شود. به همان ترتیبی که

۵۹ همان صفحه‌ی ۴۰-۷۱.

۶۰ این حس آسیب‌پذیری در پایان سال ۱۹۲۵ بر اثر تصمیم بریتانیا به ترک پادگان‌های پیاده نظام‌اش از بندرهای ایران در خلیج تشدید گشت، پادگان‌هایی که از قرن نوزدهم در آن‌ها استقرار یافته بودند.

رابطه‌ی میان شرکت و حکومت بعد از سال ۱۳۰۶ خورشیدی رو به زوال گذاشت، مدیریت شرکت نفت بیش از همیشه نسبت به این آسیب‌پذیری آگاهی یافت. در سال‌های بعد از کودتای ۱۲۹۹، نارضایتی حکومت ایران از شرکت نفت به حاشیه رانده شده بود، زیرا مجموعه‌ای از مبارزات قدرت میان رضاخان و گستره‌ای از مخالفان وی در میان نخبگان سیاسی شکل گرفت. به دنبال استقرار یافتن سلسله‌ی جدید پهلوی در طول سال ۱۳۰۴، رژیم دوره‌ی خارق‌العاده‌ای از رادیکالیسم قانون‌گذاری را آغاز کرد که هدفش تحول بنیادین و سریع کشور بود. یکی از مصوبات مثال‌زدنی این دوره فسخ کاپیتولاسیون‌ها بود که در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۶ صورت گرفت. برای رژیم و برای تمام طیف‌های افکار عمومی ایران، این حرکت نشان‌دهنده‌ی پایان روابط پیمانی کهنه‌ی نابرابر با قدرت‌های امپریالیستی و ظهور ایران بر صحنه‌ی روابط بین‌الملل به عنوان یک دولت حاکم رسمی و حقیقتاً مستقل بود. بعد از لغو موفقیت‌آمیز کاپیتولاسیون‌ها، شرکت نفت سرآمدترین نماد منقاد سلطه‌ی امپریالیستی بودن ایران بود و در سال ۱۳۰۸ حق امتیاز انحصاری مجدداً در دستور کار دولت ظاهر شد. حکومت از پیش نیز قصد خود را برای خاتمه دادن به یک حق امتیاز انحصاری خارجی باقی‌مانده‌ی دیگر یعنی بانک شاهنشاهی ایران نشان داده بود.^{۶۱} هرچند، این بانک که مالکیتی بریتانیایی داشت به‌ناچار با درجه‌ای از واگذاری کنار آمد.^{۶۲} به هر حال، شرکت نفت ایران-انگلیس قسمی مسئله‌ی دیگر بود. شرکت در حالی که آمادگی ورود به مذاکرات با حکومت بود، روشن کرد که قصدی برای اجازه دادن به کاهش حقوق انحصاری‌اش از هیچ منظر بنیادینی ندارد.

^{۶۱} حق امتیاز باقی‌مانده‌ی اذیت‌کننده‌ی دیگر، حق امتیاز ماهی‌گیری دریای خزر بود، که در سال ۱۹۲۷ با شرکتی ترکیبی از ایران و اتحاد جماهیر شوروی جایگزین شد.

^{۶۲} برای بانک شاهنشاهی ایران بنگرید به:

G. Jones, *Banking and Empire in Iran: The History of the British Bank of the Middle East*, Vol. ۱ (Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۸۶).

فقدان درآمد در سرتاسر قرن نوزدهم و بال گردن تلاش‌های ایران برای دولت‌سازی شده بود. فارغ از بازسازمان‌دهی مالی که دکتر میلیسپو،^{۶۳} مشاور مالی، انجام داده بود، در نیمه‌ی دوم دهه‌ی آغازین قرن جدید خورشیدی بهره‌ی مالکانه‌ی نفت کم‌اکان یکی از معدود منابع تضمین‌شده‌ی درآمد در دسترس حکومت بود. گرچه این درآمدها مطلقاً کم بودند، اما برای تأمین مالی برنامه‌ی عمرانی پرهزینه و جاه‌طلبانه‌ی رضاشاه حیاتی بودند. رژیم که از لطمه زدن به استقلال‌اش با افزایش وام‌های خارجی سر باز می‌زد، از پیش نیز برای افزایش نقدینگی در حال حرکت به سوی افزایش بسیار شدید مالیات داخلی بود. هم‌زمان که دهه به پایان خود نزدیک می‌شد، رضا شاه به ناگاه خود را در مضیقه‌ی شدید مالی یافت، خاصه برای تأمین مالی پروژه‌ی ویژه‌اش یعنی راه‌آهن سرتاسری ایران و مهم‌تر از آن برای برآورده کردن مطالبات روبه‌گسترش ارتش، نهادی که رژیم بدان وابسته بود.^{۶۴} در واقع، از سال ۱۳۰۸ به بعد، بهره‌ی مالکانه‌ی نفتی توسط شاه به سوی صندوق مخصوصی هدایت می‌شد که برای خرید تجهیزات نظامی استراتژیک ذخیره شده بود. برای شاه و حلقه‌های ناسیونالیستی فعال در میان عموم مردم، شرکت نفت ایران-انگلیس دیگر صرفاً نمادی از سلطه‌ی امپریالیستی نبود. حال به نظر می‌رسید شرکت با محروم کردن کشور از سهم منصفانه‌ی سودش از نفت ایران، در حال ربودن ابزار تبدیل شدن ایران به یک دولت مدرن و نشان‌دهنده‌ی خطری برای تمامیت پروژه‌ی ناسیونالیستی بود.

در تیر ۱۳۰۷ رضاشاه عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار را برای گشودن بحث‌هایی حول حق امتیاز انحصاری به لندن فرستاد. تیمورتاش در مجموعه‌ای از جلسات تلاش کرد تا مدیرعامل شرکت سر جان کدمن را به ضرورت یک رابطه‌ی جدید متقاعد کند،

^{۶۳} Dr. Arthur Millspaugh

^{۶۴} بنگرید به:

S. Cronin, 'Riza Shah and the Paradoxes of Military Modernization in Iran, ۱۹۲۱-۱۹۴۲', in S. Cronin (ed) *The Making of Modern Iran: State and Society under Riza Shah* (London, Routledge, ۲۰۰۳), pp.۳۷-۶۴.

که حق بهره‌ی مالکانه‌ی واقع‌گرایانه‌تری را برای ایران فراهم می‌کند.^{۶۵} همزمان رژیم که از ضعف‌اش در برابر شرکت نفت آگاه بود، کارزار گسترده‌ای را برای بسیج افکار عمومی در ایران آغاز کرد. حکومت نگرش‌اش را به شیوه‌هایی متفاوت نشان داد. نخست‌وزیر در ۱۴ مهر ۱۳۰۷ در اولین جلسه‌ی مجلس به‌تازگی برگزیده شده نطقی ارائه داد که به حق امتیازات انحصاری قدیمی و نیاز به بازنگری آن‌ها برای تطبیق بیشتر با شرایط مدرن اشاره داشت.^{۶۶} هنگام بازدید رضاشاه در همان ماه از خوزستان، وی از بازدید تأسیسات شرکت خودداری کرد، روزنامه‌ی شفق سرخ تشریح کرد که تصمیم شاه در نتیجه‌ی بیزاری مردمی از شرکت و طرز برخورد امپریالیستی کهنه‌ی آن بود.^{۶۷} مطبوعات ایران یکی از ستون‌های اصلی کارزار ناسیونالیستی بودند. از اوایل دهه‌ی آغازین قرن جدید خورشیدی، مطبوعات به صورت گسترده‌ای به وسیله‌ی سرکوب قانونی و فرا-قانونی رژیم مطیع شده بودند، اما حال آسوده خاطر از رخصت حکومت، برای انتشار حملات توهین‌آمیز به شرکت نفت و تمام کارهایش نیاز به تشویق اندکی داشتند. در طول سال‌های آغازین قرن جدید، گفتمانی ناسیونالیستی در حال ظهور نقدی عمومی بر شرکت نفت را ساخته و پرداخته بود. این نقد در بردارنده‌ی جنبه‌های متعددی بود. این نقد از عدم‌پذیرش حاکمیت ایران توسط شرکت نفت که به صورت سر بسته در روابطشان با رهبران عشیره‌ای بیان می‌شد و نگرش از خودراضیانه‌ی مقامات شرکت نسبت به حکومت ایران اظهار خشم می‌کرد، خشمی که مشاجرات متداوم بر سر حق بهره‌ی مالکانه بر وخامت آن افزود و نسبت به تعداد زیاد خارجی‌های شاغل در صنعت نفت و فقدان فرصت برای ایرانیان و غیاب هرگونه نشانه‌ای از توسعه‌ای گسترده‌تر در منطقه‌ی نفتی نگران بود. حلقه‌های ناسیونالیستی، به‌خصوص در بستر

^{۶۵} M. Elm, *Oil, Power and Principle: Iran's Oil Nationalization and Its Aftermath* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, ۱۹۹۲), p.۲۸.

^{۶۶} Annual Report, ۱۹۲۸, Clive to Henderson, ۱۴ July ۱۹۲۹, FO۳۷۱/۱۳۷۹۹/E۳۶۷۶/۳۶۷۶/۳۴.

^{۶۷} Bayat, 'With or Without Workers', p.۱۱۶.

نیاز مبرم ایران به منابع تضمین‌شده‌ی درآمدی برای برنامه‌ی توسعه‌اش، با آمادگی شرکت نفت از کاهش تولید در راستای منافع نهفته در بالا نگه داشتن قیمت جهانی نفت مخالفت کردند. به همان سرعتی که حکومت اشتیاق خود را به مدارا با انتقاد عمومی از شرکت نشان داد، این ناراضی‌ها روزنه‌های مطبوعاتی آماده و مخاطبی شنوا یافتند. به عنوان نمونه، ستاره‌ی *ایران* در تیرماه ۱۳۰۷ اظهار کرد که حق امتیاز انحصاری داری با نوعی فساد اعطا شده بود، یعنی توسط حکومت نادانی که به دست سرمایه‌گذاران بی‌شرفی تطمیع شده بود که مشتاق به کلاهبرداری از ایران بودند.^{۶۸} مطبوعات که رویکرد پدرسالارانه‌ی رژیم را بازتاب می‌دادند، مشخصاً از مسئله‌ی شرایط ناخوشایند کارگران شاغل در شرکت نفت بهره می‌بردند. این مسئله نه فقط توسط روزنامه‌های مایل به چپ نظیر *طوفان* بلکه همچنین توسط تعدادی از روزنامه‌های جریان اصلی و نیمه دولتی مانند *اطلاعات*، ستاره‌ی سرخ و *شفق سرخ* نیز مطرح شد.^{۶۹} یک مقاله‌ی معمول *شفق سرخ* در مرداد ۱۳۰۷ دستمزد کم و بدهکاری کارگران، سختی تحمیل‌شده بر آنان توسط کسور مالی برای تعطیلات و جریمه‌ها، «زاغه‌های تاریک درست‌شده از حلبی» کارگران و «تهی‌دستی و فقر بی‌نهایت»شان را شرح می‌داد.^{۷۰} این انتقادات شدید به صورت خودبه‌خود و مستقل توسط روزنامه‌های فارسی زبان خارج از کشور مانند *حبل‌المتین* در کلکته و *چهره‌نامه* در قاهره نیز تقویت شدند.^{۷۱}

در بهمن ۱۳۰۷ کدمن برای ادامه‌ی مذاکراتی که در لندن آغاز شده بود به تهران آمد. گرچه، مذاکرات در آغاز اسفند ماه به صورت کامل متوقف شده بود. در این بستر نیاز مالی مبرم و درماندگی سیاسی ایران بود که رژیم رواداری خود نسبت به کارزاری مردمی علیه شرکت نفت را گسترش داد و حتی به آن تشویق می‌کرد.

^{۶۸} Elm, Oil, Power and Principle, p.۲۹.

^{۶۹} Bayat, 'With or Without Workers', p.۱۱۷.

^{۷۰} همان صفحه‌ی ۱۱۷.

^{۷۱} همان صفحه‌ی ۱۱۷.

در اواخر دهه‌ی آغازین قرن جدید، شاه جدید که رژیم‌اش بیش از پیش اقتدارگرا گشته اما با وجود این هنوز قدرتش مطلقه نشده بود، کماکان انعطاف‌پذیری و زیرکی سیاسی کافی را برای این مسئله داشت که تا حدی به فعالیت‌های مستقل اجازه دهد، آن‌هم در صورتی که این فعالیت‌ها بر خلاف منافع رژیم نبودند. به‌راستی، رژیم در آن زمان سابقه‌ی ریشه‌داری از به کار گرفتن نارضایتی فرودستان را در جهت تقویت دستورکار خودش داشت. خود رضا خان و هوادارانش در ارتش و در میان منورالفکران ناسیونالیست به‌خصوص طی مبارزاتش علیه عناصر سرسخت نخبگان دوره‌ی قاجار، اغلب «حمایت از پایین» را برمی‌انگیخت و آن را تشویق و سازماندهی می‌کرد. چنین بسیج‌های فرودستانه‌ای عموماً با پدرسالاری و قسمی پوپولیسم ایدئولوژیک همراه می‌شدند که بر نقش رضاخان به عنوان قهرمان ستم‌دیدگان و ضامن حقوق آنان در برابر عناصر ارتجاعی، فئودالی و هواخواه بریتانیا تأکید داشت.^{۷۲}

آمادگی رضاخان برای فراگرفتن چنین تاکتیک‌هایی به‌خوبی در کارزارش علیه سلسله‌ی قاجار در دوره‌ی ۱۳۰۳ الی ۱۳۰۴ خورشیدی قابل مشاهده بود. کارزار جمهوری‌خواهانه‌ی ۱۳۰۳ خود را بر موج عظیمی از حمایت واقعی برقرار ساخت که شعارهای پوپولیستی و اصلاح‌طلبانه را به کار می‌گرفت، احمدشاه را به منزله‌ی عروسک خیمه‌شب‌بازی جبار و فاسد مورد سرزنش قرار می‌داد و از روش‌های برگرفته از کارگان آشنای اعتراضی شهری مردمی استفاده می‌کرد.^{۷۳} استفاده‌ی رژیم از تاکتیک‌های پوپولیستی همچنین در مبارزات‌اش علیه‌ی آریستوکراسی‌های عشیره‌ای قابل مشاهده بود. حکومت طی تلاشی برای تضعیف و تخریب موضع آنان، مکرراً گروه‌های عشیره‌ای

^{۷۲} برای مطالعه‌ی تأثیر مشخصه‌ی رژیم حاکم بر کارگان اعتراضی بنگرید به:

C. Tilly, *Regimes and Repertoires* (Chicago: University of Chicago Press, ۲۰۰۶).

به هر حال، توجه کمتری به شیوه‌هایی شده که کارگان‌های اعتراضی به رژیم‌ها و به‌خصوص رژیم‌های در حال ظهور شده است.

^{۷۳} بنگرید به:

Cronin, 'Popular Protest, Disorder and Riot in Iran'.

فرودست را برای به چالش کشیدن خان‌های شان اغوا می‌کرد. این حملات سیاسی علیه رهبران عشیره‌ای با یورش‌های ایدئولوژیک همراه بود که بر ستم و استثمار سلطه‌ی کهن خان‌ها و تقدم حقوق جمعیت‌های عشایری تأکید داشت؛ حقوقی که قرار بود دولت خیراندیش جدید حافظ آن باشد. رژیم در راستای تعقیب تخریب خان‌های بختیاری حتی در اوایل دهه‌ی آغازین قرن جدید خورشیدی یک جنبش دهقانی ضد-زمین‌داری را مورد حمایت قرار داد.^{۷۴}

درون فضا‌هایی که مبارزات دولت جدید با نخبگان رقیب ایجاد کرده بود، دامنه‌ای از جنبش‌ها، ایده‌ها، و فعالیت‌های طبقات فرودست ظهور کردند. هر چند رابطه‌ی میان رژیم و این مداخلات سیاسی فرودستانه‌ی مقطعی همواره پیچیده و مملو از تنش بود. رژیم ناراضی‌ای را که پیش‌برنده‌ی بسیج‌های فرودستان بود ایجاد نمی‌کرد، و این مسئله کاملاً صحت دارد. به هر حال، رژیم به دنبال شکل دادن و هدایت کردن اعتراضات بود. درجه و شیوه‌ی درگیر شدن رژیم نسبت به هر مورد متفاوت بود، این در حالی بود که گستره‌ی کنترل رژیم نیز نامشخص بود. هر کنش‌گری سیاسی فرودستانه‌ای در بردارنده‌ی خطری درون‌زاد بود، این خطر که این کنش‌گری به سرعت از مقاصد رژیم فراتر رود و شروع به تصریح کردن دستورکار خود کند.^{۷۵} هر زمانی که تهدید شدت گرفتن یا رادیکالیزه شدن غیرقابل کنترل بسیج‌های فرودستانه بالا می‌گرفت یا در نقطه‌ای که این بسیج‌ها حقیقتاً کارایی خود را از دست می‌دادند، رژیم به ترساندن، عقب‌راندن و توسل جستن به سازوبرگ سرکوبش علیه آنان متمایل می‌شد. مورد اعتراضات روز کارگر کارگران نفتی به مشهودترین حالت ممکن نشان‌دهنده‌ی این

^{۷۴} S. Cronin, 'Resisting the New State: Peasants and Pastoralists in Iran, ۱۹۲۱-۱۹۴۱', *Journal of Peasant Studies*, Vol. ۳۲, No. ۱ (۲۰۰۵), pp. ۱-۴۷.

^{۷۵} به‌عنوان نمونه بنگرید به کنش‌های جمعیت تظاهرات‌کننده‌ی تهران در طول شورش نان ۱۹۲۵ و رادیکالیسم و ستیهندگی روبه‌رشد جنبش دهقانی در دوره‌ی ۱۹۲۴ الی ۱۹۲۸:

Cronin, 'Popular Protest, Disorder and Riot in Iran', pp. ۱۹۳-۶, ۲۰۰; Cronin, 'Resisting the New State', pp. ۱۰-۱۳.

دوسویگی بود، کارگرانی که به خود قبولانده بودند با حمایت دولتی کنش می‌ورزند، اندکی بعد به طرز بی‌رحمانه‌ای توسط مقامات محلی سرکوب شدند.

رژیم در طی درگیری‌اش با عناصری که می‌توانست آنان را به عنوان عناصر ارتجاعی یا فئودالی نشان دهد، به مانند خاندان قاجار یا خان‌های عشیره‌ای، برانگیختن ناراضی‌های فرودستانه را درون قسمی گفتمان رفورم و مدرنیته‌ی ناسیونالیستی و پدرسالارانه چهارچوب‌بندی می‌کرد. برای رژیم نسبتاً ساده بود که طی سرکوب چنین عناصری خود را به مثابه‌ی رژیم‌ی مترقی ترسیم کند. به هر حال، اقتدارگرایی فزاینده‌ی رژیم بدین معنا بود که این رژیم همچنین پروژه‌ی استراتژیک سرکوب فعالیت سیاسی مستقلی را که در چپ ریشه دارد در دستور کار داشت. برای رژیم تبلیغ نوعی نگرانی پدرسالارانه در حالی که سندیکاها و احزاب چپ را سرکوب می‌کرد بسیار حیاتی بود، آن‌هم اگر که می‌خواست هرگونه مشروعیت یا اعتبار ایدئولوژیکی خود را حفظ کند. از همین قرار، رژیم‌ی که در سال‌های قبل به طرز بی‌رحمانه‌ای سندیکاها را سرکوب کرده بود، حال در طول مبارزه با شرکت نفت، مشتاقانه خود را در مقام مدافع حقوق کارگران رنج‌دیده ترسیم می‌کرد.^{۷۶}

از پاییز ۱۳۰۷ حکومت طی مبارزه‌اش با شرکت نفت شروع به تعقیب تاکتیکی پوپولیستی کرد و آمادگی خود را برای رواداشتن خصومت آشکار علیه شرکت نفت در خوزستان نشان داد و تعدادی از تجار و مقامات محلی خود را در رأس کارزار ناسیونالیستی علیه شرکت نفت قرار داد. مهم‌ترین اعضای این گروه میرزا حسین موقر نماینده‌ی خرمشهر در مجلس و پسر و دامادهاش بودند. تأثیر موقر نه فقط ناشی از جایگاه رسمی‌اش در مجلس بلکه همچنین از موقعیت برجسته‌ی اجتماعی و ثروت‌اش بود. بقیه‌ی اعضای این گروه شامل سرکنسول‌گری ایران در بصره و سربازرس گمرک در خوزستان بودند. این کارزار قادر به بهره بردن از خصومت قدرتمند محلی نسبت به شرکت نفت در خوزستان و همچنین بزرگ کردن این واقعیت بود که این امر می‌تواند

^{۷۶} Bayat, 'With or Without Workers', p. ۱۱۱.

دلالت بر بهره‌مندی کم‌وبیش آزادانه‌ی این خصوصیت از حمایت حکومت داشته باشد.^{۷۷} کارزار ضد شرکت نفت همچنین نیز جنبه‌ی فرودستانه‌ی قدرتمندی داشت. رژیم انتقاد از شرایط دشواری را که کارگران تحمل می‌کردند بدل به یک عنصر مهم در دعوی خود کرده بود و حال برای حلقه‌های ناسیونالیستی عادی بود که به دنبال ایجاد اتحاد با فعالان سندیکایی فعال در شرکت نفت باشند. فعالان سندیکایی می‌توانستند برای کارزار ناسیونالیستی حمایت توده‌ای فراهم کنند، در حالی که مقامات محلی برجسته می‌توانستند کمی حفاظت سیاسی برای فعالان سندیکایی فراهم کنند، در غیر این صورت فعالیت‌های‌شان توجه خصمانه‌ی نه فقط شرکت نفت بلکه همچنین پلیس ایران را نیز جلب می‌کرد.

در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول، بستر سیاسی ایران بار دیگر برای سازمان‌دهی کارگری مساعد گشته بود. در ۱۹۱۷ انقلاب روسیه هم منجر به تقویت ناسیونالیسم ایرانی آشکارا مشخص‌شده‌تر و هم ظهور کادرهایی شد که برآمده از دل احزاب کمونیستی و سوسیالیستی نوپا بودند که قادر به رهبری کردن جنبش سندیکایی به‌تازگی احیا شده در سال‌های پیش رو بودند.^{۷۸} در سال ۱۲۹۹ خورشیدی سازمان‌دهندگان سندیکایی برای شکل‌دهی به شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری متحد در تهران گردهم آمدند. این شورا به سرعت جذب پروفینترین شد.^{۷۹} این رهبری جدید دارای رویکرد سیاسی آشکاری بود و علاوه بر برقراری سازمان‌های جدید و عضوگیری، به قصد افزایش آگاهی سیاسی کارگران به مجموعه‌ای از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی مبادرت ورزید. سندیکاها دفاتری را باز کردند، شروع به ترجمه‌ی آثار مارکسیستی به فارسی، نشر روزنامه، سازمان‌دهی سخنرانی، رویدادهای فرهنگی،

^{۷۷} به عنوان نمونه بنگرید به:

Abadan to Cadman, ۲۵ Nov. ۱۹۲۹, British Petroleum Archive ۵۹۰۱۱;
Jacks to Elkington, ۷ June ۱۹۲۹, British Petroleum Archive ۵۹۰۱۰.

^{۷۸} Ladjevardi, *Labor Unions and Autocracy*, pp.۳-۱۷; Abrahamian, 'The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement', pp.۱۸۲-۳.

^{۷۹} انترناسیونال سرخ سندیکاها، که با کمک دولت جدید شوروی تاسیس شد.

مدارس و باشگاه‌های اجتماعی کردند. در میان سنت‌های جدیدی که جنبش کارگری در ایران سعی در برقراری آن داشت می‌توان به سنت گرامی‌داشت روز کارگر اشاره کرد، که اگر امکان آن بود با یک اعتصاب همراه می‌شد، و اولین رویداد روز کارگر در سال ۱۳۰۰ خورشیدی سازماندهی شد.

فعالیت‌های سندیکایی در سال‌های ۱۳۰۰ خورشیدی تحت رهبری کادرهای به لحاظ سیاسی متعهدی انجام می‌شد که گرایش ایدئولوژیکی جدیدی داشتند. همان‌طور که در دوران مشروطه نشان داده شده بود، محیط داخلی به سود آنان بود، محیطی که در آن شکل‌گیری سازمان‌های جمعی عمدتاً خودجوش بودند. به هر حال، در حین تغییر محیط ایدئولوژیکی، این سازمان‌ها نشان دادند که برای‌شان فرهنگ لغات سندیکالیسم بر فرهنگ لغات/نجم‌ها اولویت دارد. غریزه‌ی جمعی آن‌چنان عمیق بود که آنانی را که از سختی‌هایی مشترک رنج می‌بردند در عجیب‌ترین مکان‌ها گرد هم می‌آورد؛ گاهی در جایی که هیچ نشانی از رهبری سندیکایی رسمی وجود نداشت. درست به‌مانند انجمن‌های متداول‌تر، اتحادیه‌های کارگران بی‌کار نیز وجود داشتند و حتی در پی تصفیه‌های کارمندان وزارت‌خانه به دست مشاور مالی آمریکایی دکتر میلیسپو اتحادیه‌ای از کارکنان مالی اخراج‌شده شکل گرفته بود.^{۸۰}

وانگهی، آزادی نسبی سال‌های ابتدایی دهه‌ی ۱۳۰۰، نیز شاهد موج جدیدی از اعتصاب‌ها بود. گاهی این اعتصابات توسط دسته‌هایی از کارگران مانند چاپچی‌ها و آموزگاران رخ می‌داد که موفق به تشکیل اتحادیه شده بودند. هرچند، برخی اوقات در صورت حملات پیاپی پلیس، هرگونه فعالیت جمعی در غیاب اجباری اتحادیه کارگری صورت می‌گرفت.^{۸۱} اعتصابات این دوره، خاصه آن دسته که توسط اتحادیه‌ها رهبری می‌شد، اغلب مشغول به کارهایی بودند که یادآور گذشته بود. همچون قرن گذشته، بیشتر اعتصابات در اعتراض به عدم پرداخت حقوق بود، و بیشتر مواقع با تاکتیک‌های

^{۸۰} Floor, Labour Unions, Law and Conditions, p.۶۹, n.۷۶.

^{۸۱} برای نمونه، برای حملات پلیس بنگرید به:

Intelligence Summary No.۱۶, ۲۲ April ۱۹۲۲, FO۳۷۱/۷۸۲۷/ E۵۸۹۷/۲۸۵/۳۴.

قدیمی‌تر دیگری نظیر اشغال ساختمان ذی‌ربط و بست‌نشینی همراه بود. به عنوان مثال، در سال ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ معلمان به خاطر دیون معوقه‌ی خود دست به اعتصاب زدند و در مجلس نیز تحصن کردند.^{۸۲}

علی‌رغم چنین پیش‌زمینه‌ی قدرتمند فرهنگی در جهت سازمان‌دهی جمعی و شیوع تاکتیک اعتصاب، تثبیت اتحادیه‌ها به شکل دائمی دشواری‌های زیادی به همراه داشت. بسیاری از اتحادیه‌هایی که در این سال‌ها تأسیس شدند شکننده بودند و عمر چندانی نداشتند، خودشان از سطح پایین سازمان‌دهی و اعضای‌شان هم از آگاهی طبقاتی اندکی برخوردار بودند، و از مشکلات اقتصادی، نیروی کار تا ابد مازاد، و وجود استخدام گسترده در کار فصلی و پاره‌وقت رنج می‌بردند. اکثر کارگران جدیدی که به اتحادیه‌ها پیوستند، دهقانانی بودند که هنوز از روستاهای خود دست نکشیده بودند و به محض پس‌انداز وجه ناچیزی، شغل خود را رها می‌کردند و به خانه بازمی‌گشتند.^{۸۳} طبقه‌ی کارگر به نوبه‌ی خود جدید بود، از نظر آماری کم‌شمار و بی‌تجربه، و شرایط زندگی بی‌ثباتی داشت. تمیز دادن صنف از اتحادیه همچنان مبهم بود، و برخی از اتحادیه‌ها، همانند اصناف، مشتمل بر کارفرمایان و کارگران بودند.^{۸۴} دستگیری رهبران اغلب منجر به نابودی مطلق و انحلال اتحادیه می‌شد.^{۸۵}

از این‌ها گذشته، اتحادیه‌های جدید آمیزه‌ی ایدئولوژیکی التقاطی را به نمایش گذاشتند. آنها با وجود تبعیت کادر رهبری‌شان از حزب کمونیست، آماده‌ی وفاق با جنبش‌های مردمی‌ای بودند که توسط رهبرانی با سیاست‌های بسیار متفاوت سازماندهی می‌شدند، یعنی بستر ناسیونالیستی عنصر تعیین‌کننده‌ی قاطعی بود. اوایل دهه‌ی نخست ۱۳۰۰، در حالی که هنوز ناسیونالیسم متجددانه‌ی رضاخان کاملاً نامعتبر نشده بود، درجه‌ای از مدارای متقابل بین اتحادیه‌ها و رژیم وجود داشت. اتحادیه‌ها

^{۸۲} Intelligence Summary No. ۳۴، ۲۴ Dec. ۱۹۲۱، FO۳۷۱/۷۸۲۶/E۳۹۰۴/۲۸۵/۳۴؛ Intelligence Summary No. ۳۷، ۱۶ Sept. ۱۹۲۲، FO۳۷۱/۷۸۲۸/E۱۲۲۵۴/۲۸۵/۳.

^{۸۳} بیات، تفرشی، خاطرات دوران سپری‌شده، صفحه‌ی ۱۱۰.

^{۸۴} همان، صفحه‌ی ۱۱۳.

^{۸۵} همان، صفحه‌ی ۱۱۱.

رویگرد پدربانه‌ی رژیم را پذیرفتند و منعکس کردند: در مراسمی اتحادیه‌ی چاپخانه‌ها با پرچمی با این شعارنوشته در ستایش رضاخان به پیشواز او رفت: «مدافع اتحادیه‌های کارگری در ایران».^{۸۶}

سندیکاها علاوه بر ضعف‌های سازمانی و ایدئولوژیک‌شان، به‌شدت در برابر تغییرات بستر سیاسی آسیب‌پذیر بودند. آن‌ها در دوران آزادی نسبی سال‌های مشروطه شکوفا شده بودند اما در طول سال‌های متعاقب قهقرا‌ی سیاسی نبود شدند و تنها در وضعیت سیاسی سیال سال‌های پس از انقلاب روسیه مجدداً سر برآوردند. سندیکاها تا زمانی که رژیم پسا ۱۲۹۹ مشتاق به جلب حمایت حلقه‌های متمایل به چپ بود، قادر به ایجاد پیشروی‌های واقعی بودند. به هر روی، به همان ترتیبی که رژیم جدید قدرتمندتر شد، سخت‌گیری‌هایش را هم نسبت به سندیکاها و هم احزاب پیشتبان سندیکاها آغاز کرد. تلاش‌ها برای فراخوان اعتصابات با دستگیری رهبران اعتصاب مواجه شد و بسیاری از اعضای سندیکاها به زندان افکنده شدند. در اواسط سال‌های دهه‌ی نخست ۱۳۰۰ فعالیت‌های آزادانه‌ای به مانند بزرگداشت روز کارگر بیش از پیش دشوار شدند. بعد از عروج رضا شاه به تخت سلطنت، یک دوره‌ی سرکوب با جدیت آغاز شد. اکثر کادرهای سندیکاها و حزب کمونیست دستگیر و سازمان‌ها به اجبار زیرزمینی شدند.

علی‌رغم دشواری‌هایی که حزب کمونیست در نتیجه‌ی اقتدارگرایی رو به رشد دولت جدید و تخاصم گشوده‌تر نسبت به رضاشاه در نتیجه‌ی خط رادیکال اتخاذ شده توسط کنگره‌ی ششم کمینترن از سر می‌گذراند، این حزب در کنگره‌ی دوم خود در آذر ۱۳۰۶ تصمیم به راه‌اندازی کارزاری جدید برای سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر ایران گرفت. در پی توصیه‌ی پروفینترن، حزب تصمیم گرفت که توجه ویژه‌ای را به سازماندهی پرتعدادترین دسته‌ی کارگران و «آنانی که به ظالمانه‌ترین شکل توسط سرمایه‌ی خارجی استثمار می‌شدند» مبذول دارد: کارگان نفتی.^{۸۷} در سال ۱۳۰۷ خورشیدی حزب کمونیست یک کمیته‌ی سندیکایی را برای انجام این وظایف راه‌اندازی کرد.

^{۸۶} Intelligence Summary No.۴۶, ۱۷ Nov. ۱۹۲۳ FO۳۷۱/۹۰۲۱/۱۰۱۳۱/۲۵۷/۳۴.

^{۸۷} پانویس ۷۷

کارزار حزب کمونیست به فعالیت‌های سندیکایی، خاصه آن‌هایی که خارج از تهران قرار داشتند، یعنی در جاهایی که قدرت دولتی کم‌تر و دارای انسجام اندک‌تری بود، جان جدیدی بخشید.^{۸۸} اتحادیه‌هایی جدید شکل گرفتند که در میان آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حلبی‌سازان، کارگران انبار نفتی، کلاه‌سازان در رشت، باربران، کارگران ماهیگیری و قایقرانان در انزلی، کارگران راه‌آهن در مازندران - سندیکای کارگران راه‌آهن در دی ماه ۱۳۰۷ اعتصابی را سازماندهی کرد - کارگران نساجی در مشهد، کارگران کبریت‌سازی، صابون‌سازی و نساجی در تبریز.^{۸۹} این رانه به سوی سندیکاسازی همچنان به تلاش‌های از سرگرفته شده برای برقرار ساختن شبکه‌ای در میان کارگران نفتی در خوزستان منجر شد. به منظور تأکید بر اهمیت احیای سندیکاها، کمیته‌ی سندیکایی حزب کمونیست تصمیم بدان گرفت توجه ویژه‌ای را به تبدیل کردن روز کارگر ۱۳۰۸ به یک رویداد ملی مبذول دارد. آن سال شاهد تلاش‌هایی برای برگزاری مراسم روز کارگر در تهران بود، در حالی که تظاهرات روز کارگر در آبادان کاتالیزوری را برای اعتراضات و اعتصاب گسترده‌تر فراهم ساخت.

تراکم یک پرولتاریای اصیل و جدید، آن‌هم به تعداد هزاران نفر در صنایع نفتی اطراف و داخل آبادان فرصتی وسوسه‌انگیز را به سازمان‌دهندگان سندیکایی ارائه داده بود. گزارش‌ها نشان می‌دهند که کمونیست‌هایی با هدف به دست آوردن کار در صنایع و انجام فعالیت تبلیغاتی در سال ۱۳۰۱ خورشیدی وارد حوزه‌های نفتی شدند. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی یک مکانیک هندی تلاش کرده بود سندیکایی را در میان کارگران حوزه‌ی نفتی مسجد سلیمان سازماندهی کند.^{۹۰} در اوایل زمستان سال ۱۳۰۴ خورشیدی کادرهای حزب کمونیست موفق به شکل دادن به اولین سندیکاها در میان کارگران نفتی ایران شدند. این سندیکا به اندازه‌ی کافی دوام آورد تا در سال ۱۳۰۵

^{۸۸} همان صفحه ۳۹.

^{۸۹} همان صفحه ۳۹-۴۲.

^{۹۰} همان صفحه ۳۲.

خورشیدی گزارشی در باب شرایط کارگزارانش به مجلس ارائه دهد، هر چند این سازمان ابتدایی اندکی بعد از بین رفت.

در نتیجه‌ی رانه‌ی سال ۱۳۰۶ خورشیدی به سوی سندیکاسازی، حزب کمونیست مجدداً در صنعت نفت شروع به کار کرد. حزب تعدادی از اعضایش را به آبادان فرستاد، که در آن جا به همکاری با سمپات‌های [حزب] پرداختند که از پیش در آن جا مشغول به کار بودند.^{۹۱} این گروه تحت رهبری یوسف افتخاری قرار داشت، کسی که مستقیماً از سوی دانشگاه کمونیستی رنجبران شرق (KUTIV) مسکو به آبادان فرستاده شده بود.^{۹۲} آنان سپس به دستورکاری سازمانی مبادرت ورزیدند که دو جنبه داشت: جذب اعضا به سندیکایی مخفی و فعالیت علنی و عمومی برای ایجاد باشگاه‌های کارگری. کمونیست‌ها با مستحکم ساختن جایگاه خودشان درون کارزار ناسیونالیستی برپاشده توسط رژیم و حامیان ناسیونالیستش علیه شرکت نفت، توانستند در هر دو سطح پیشروی کنند.

افتخاری و رفقاییش شروع به جذب کارگران ماهر سالن آموزش شرکت نفت ایران و انگلیس کردند، و یک ساختار مخفی و درهم تنیده را برای سندیکا تدارک دیدند که مبتنی بر واحدهای سه نفره بود.^{۹۳} به هر حال، کار آن‌ها علی‌رغم مجموعه‌ای از دشواری‌های جدی به پیش رفت، که برخی از این دشواری‌ها مختص به صنعت نفت بودند، در حالی که برخی دیگر دشواری‌های مشابه با دشواری‌های سندیکاسازی در هر جای دیگر بودند. شرکت نفت سرویس مخفی خود را داشت، این سرویس به دلیل تعارضی رو به رشد بر سر مسئله‌ی باشگاه‌های کارگری حتی از سرویس‌های مخفی عادی نیز گوش‌به‌زنگ‌تر بود و هرگونه ظن به همکاری و ارتباط با یک سندیکا منجر به اخراج آنی از شرکت و حتی تبعید از منطقه می‌شد. ارباب نیروی کار در راستای حفظ

^{۹۱} بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه ۱۲۲.

^{۹۲} The Communist University of Toilers of the East, generally known by its Russian acronym.

^{۹۳} بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه‌ی ۱۲۴.

Bayat, 'With or Without Workers', p. ۱۱۵.

نظم سیاسی و صنعتی زبان زد بود. به‌مانند سایر صنایع نوپای دیگر، اکثر کارگران نفتی به تازگی از روستاها آمده و ترک کار و بازگشت به روستا در میان آنان بسیار زیاد بود. ۹۴ سطح سواد کارگران بسیار پایین بود و افرادی که به سندیکا جذب شدند اکثراً از میان کارمندان اداری، سرکارگران و استادکارها بودند و حتی سندیکا برای جذب هواداران در سطح شهر پا را از محدوده‌ی شرکت فراتر گذاشت؛ ۲۹ تن از رهبران واحدهای فوق‌الذکر که بعدتر توسط شرکت شناسایی شدند شامل هشت سرکارگر، تعدادی کارگر ماهر، چند کارمند اداری و حتی صرافی در بازار آبادان بودند. ۹۵ با وجود این، سازمان‌دهندگان سندیکا قادر به بهره‌برداری از ناخشنودی از پیش موجود و عمیق از شرکت بودند که پیش‌تر نیز منجر به اعتصابات سرزده‌ی ۹۶ گاه و بی‌گاه شده بود. چنین اعتصاباتی ممکن بود از هیچ جایی خط نگیرند و تبدیل به اعتصابی کاملاً تهدیدآمیز شوند. به عنوان مثال، در اردیبهشت سال ۱۳۰۷ خورشیدی به دنبال پخش شایعه‌ای مبنی بر آن‌که شرکت به دنبال اخراج ده هزار کارگر ایرانی و جایگزین کردن آن‌ها با کارگران هندی و عراقی بود، بیش از ۲۰۰۰ کارگر ایرانی در مقابل دفتر شرکت در آبادان جمع شدند و به سمت آن سنگ پرتاب کردند.

هم‌زمان سازمان‌دهندگان سندیکایی در حین آن‌که در حال برقرار ساختن هسته‌های مخفی بودند، شروع به کارزاری برای ایجاد باشگاه‌های کارگری کردند که فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و ورزشی را اشاعه می‌دادند. مقصود چنین باشگاه‌هایی عمل کردن به صورت عمومی و ایجاد فرصتی برای آموزش و افزایش آگاهی سیاسی کارگرانی بود که به آن‌ها جذب می‌شدند، آن‌هم در حالی که از جلب توجهات تخصص‌آمیز مقامات پرهیز می‌کردند. کارزار بر سر باشگاه‌ها در آبادان کاملاً علنی به پیش رفت و حمایت حلقه‌های ناسیونالیستی را جلب کرد که در حال پیش برد کارزار

۹۴ بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه ۱۲۳.

۹۵ C. Chaqueri (ed.), *The Condition of the Working Class in Iran* (Florence: European Committee for the Defence of Democratic Rights of Workers in Iran, ۱۹۷۸), p.۲۱۸.

۹۶ wild cat strike

خود علیه شرکت نفت بودند، حامی اصلی باشگاه‌ها نماینده‌ی مجلس میرزا حسین موقر و فرزندش بود.^{۹۷} باشگاه‌ها بی‌اندازه محبوب بودند، گفته می‌شد که مراسم گشایش یکی از آن‌ها بیش از ۷۰۰ نفر را جذب خود کرد.^{۹۸} به هر حال، شرکت نفت کاملاً مخالف باشگاه‌ها بود و باور داشت که این باشگاه‌ها جبهه‌ای برای سازماندهی کارگری بودند و تمام آن‌ها را به اجبار به تعطیلی کشاند، هرچند در واقعیت اکثر افراد درگیر در باشگاه‌ها چیزی درباره‌ی سندیکا نمی‌دانستند.^{۹۹} طی ماه‌های بعد، تعارض جاری با شرکت بر سر وجود باشگاه‌ها بالا گرفت، موقوف‌سازی باشگاه‌ها منجر به خشم در میان نیروی کار شد، خشمی که در حال رسیدن به نقطه‌ی جوش بود.

کمی مانده به تابستان سال ۱۳۰۸ خورشیدی تعارض متداوم برسر باشگاه‌ها، که مشکوک به فعالیت سندیکایی بود، و کارزار ناسیونالیستی علیه حق امتیاز انحصاری نفت در حال ترکیب شدن بودند و این مسئله منجر به هشدار فزاینده در میان مدیریت شرکت شد. رهبران سندیکا در آبادان که تحت تاثیر کارزار ناسیونالیستی عمومی علیه حق امتیاز انحصاری خارجی جسارت پیدا کرده بودند و آگاه از نیت حزب کمونیست برای گرمی‌داشت روز کارگر در هر جای ممکن بودند، تصمیم به استفاده از موقعیت برای رهبری کردن کارگران پالایشگاه در یک تظاهرات علنی بر ضد شرکت نفت گرفتند. اعتراضات روز کارگر، که ساعات کاری کمتر و مزد بیشتر را مطالبه و تهدید به اعتصاب می‌کرد، به صورتی صلح‌آمیز به انجام رسید، اما به نظر می‌رسید که شرکت نفت تصمیم گرفته است که از فرصت ارائه شده توسط این تظاهرات عمومی روز کارگر استفاده کند و یک‌بار و برای همیشه هر نشانی از عدم سرسپردگی در میان نیروی کارش را نابود سازد.^{۱۰۰} مدیریت شرکت، گرچه بیش از حالت عادی نسبت به

^{۹۷} Bayat, 'With or Without Workers', p. ۱۱۵.

^{۹۸} Floor, Labour Unions, Law and Conditions, p. ۴۴.

^{۹۹} بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه ۱۴۱.

^{۱۰۰} 'Disturbances in Company's Area May ۱۹۲۹', ۱۳ May ۱۹۲۹, British Petroleum Archive ۵۹۰۱۰.

نیروی کارش در نتیجه‌ی جنبش باشگاه‌ها محتاط بود، اما هیچ چیزی درباره‌ی سندیکای بدوی نمی‌دانست و هنگامی که سرویس مخفی‌اش با دشواری بسیار شروع به پرده‌برداری از مقیاس سازمان‌دهی کرد، دچار شگفتی شد. در روز بعد از تظاهرات، شرکت نفت پی‌برده بود که سندیکا ۳۰ هسته در آبادان داشت و هر هسته چیزی حدود ۱۵ الی ۲۰ عضو داشت، و به علاوه دو هسته در مسجد سلیمان، هفت هسته در خرمشهر و دو هسته نیز در اهواز وجود داشت.^{۱۰۱} مقامات شرکت نفت بی‌درنگ هم با مقامات محلی در آبادان و هم با فرماندهی نظامی خوزستان سرتیپ فرج‌الله آق‌اولی در پایتخت ایالت، اهواز، تماس برقرار کردند و خواستار همکاری کامل در سرکوب معترضان شدند.^{۱۰۲} سرتیپ آق‌اولی به حاکم آبادان آقا آسایش اختیار تام برای عمل داد و ای. اچ ال‌کینگتون، مدیر کل پالایشگاه آبادان، کپی‌های تمام گزارش‌هایی را که از سرویس مخفی شرکت نفت دریافت کرده بود به آسایش داد، این گزارش‌ها شامل نام رهبران هسته‌های سندیکا بود. آسایش دستور بازداشت ۲۵ نفر و ضبط اسنادی را که در اختیارشان بود صادر کرد. او سپس شخصاً برای بحث با سپهبد آق‌اولی در مورد وضعیت راهی اهواز شد، و همراه با رییس پلیس خوزستان، سرهنگ رکن‌الدین مختار به آبادان بازگشت، این مقامات ظاهراً از تشجیع پرواگرانه‌ی تحریکات ضد شرکت نفت توسط تهران بی‌خبر بودند. آسایش طی بازگشتش در سیزدهم اردیبهشت، به‌سرعت به دیدار ال‌کینگتون شتافت و آنان بر سر گوش‌مالی دادن [معترضان] به توافق رسیدند. کلنل مختار مجموعه‌ای از عملیات پلیسی را برای بازداشت بیشترین تعداد ممکن رهبران هسته‌ها آغاز کرد. بازداشت‌ها در میانه‌ی سردرگمی‌های بسیار به‌آرامی پیش

^{۱۰۱} Chaqueri, *The Condition of the Working Class*, p.۲۱۶.

^{۱۰۲} فرج‌الله آق‌اولی از ژاندارمری، که در آن پیش‌تر به درجه‌ی سرهنگی نائل شده بود، به ارتش جدیدی که بعد از کودتای ۱۲۹۹ شکل گرفت، منتقل شد. وی در دوره‌ی رضا شاه چندین سمت مهم را اشغال کرد و بعد از حمله‌ی بریتانیا در ۱۳۲۰ توسط آن‌ها به دلیل ادعای هم‌دلی با عناصر حامی نازی‌ها بازداشت شد. وی بعدتر دوران حرفه‌ای خود را از سر گرفت و ریاست ستاد ارتش شاهنشاهی را برعهده گرفت و دوبار هم وزیر داخله شد. بنگرید به:

S. Cronin, *The Army and the Creation of the Pahlavi State in Iran ۱۹۱۰-۱۹۲۵* (London and New York: I.B. Tauris, ۱۹۹۷), p.۲۴۷.

رفت، چرا که برخی از اسامی ذکر شده در گزارش‌های سرویس مخفی شرکت نفت اشتباه بودند. تنها بعد از بازداشت اتفاقی یکی از رهبران هسته‌ها به نام سیدخلیل (سازنده‌ی دیگ بخاری در کارگاه دریانوردی) بود که پلیس به فهرست صحیح اسامی سایر رهبران دست یافت. تا بعدازظهر همان روز، پلیس چیزی حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر را بازداشت کرده بود و جزوه‌ها، دستورالعمل‌ها، فهرست‌های اسامی، مواد مرتبط با تولید یک شبنامه و جزییات طرح پیشنهادی اعتصاب را ضبط کرد. روز بعد، یعنی چهاردهم اردیبهشت، دستگیری‌های متعاقب صورت گرفت که تعداد بازداشت‌شدگان را به ۴۵ نفر رساند. از میان بازداشت‌شدگان ۲۰ نفر شاغل در شرکت نفت و الباقی کارگران اخراجی بودند.

الکینگتون به‌شدت از اقدام مقامات محلی اظهار رضایت کرد. به هر صورت، حال اخبار بازداشت‌ها در سرتاسر آبادان گسترش می‌یافت و جوّ در حال متشنج شدن بود. خود الکینگتون تأیید کرد که کارگران شرکت «در حال عصبی شدن از مشکلات بودند». ۱۰۳ فرماندار آبادان و رییس پلیس محلی برای قوت قلب دادن به الکینگتون و گفتن آن‌که دیگر نیاز نیست انتظار هیچ آسفتگی‌ای را بکشید به دیدار وی رفتند، اما شرکت بهتر از اوضاع آگاه بود. مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران، تی. ال جکس، با تیمورتاش، وزیر دادگستری دیدار کرد و تصویری زنده از گسترش بلشویک‌ها و دسیسه‌های شوروی ترسیم کرد. تیمورتاش، علی‌رغم آن‌که نسبت به ادعای جکس شک داشت، خود از این وضعیت که در حال وخامت بود، نگران بود و با دادن اختیارات به مقامات محلی برای برخورد قاطع در هر جایی که صلاح دیدند، موافقت کرد. در شب پانزدهم اردیبهشت الکینگتون گزارشی محرمانه دریافت کرد که در اعتراض به بازداشت‌های صورت گرفته برای صبح روز بعد توسط سازمان‌دهندگان سندیکایی که کماکان آزاد بودند، اعتصابی برنامه‌ریزی شده بود.

۱۰۳ Elkington to Greenhouse, ۴ May ۱۹۲۹, British Petroleum Archive
۵۹۰۱۰.

در اوایل صبح شانزدهم اردیبهشت اعتصاب آغاز شد. رهبران سندیکایی با دقت آرایش کنش را از قبل با نقش پیش‌برنده‌ای که به زنان اختصاص داده بودند، طرح‌ریزی کرده بودند، زانی که همسران کارگران پالایشگاه بودند و از مدتی قبل با آن‌ها ارتباط برقرار کرده بودند. ۱۰۴ در اوایل صبح شانزدهم اردیبهشت، پیش از فرارسیدن شیفت صبح، گروه بزرگی از زنان که عمدتاً متشکل از همسران کارگران پالایشگاه بودند، تحت رهبری زهرا خانم محمد صادق در دروازه‌های پالایشگاه جمع شدند. ۱۰۵ آنان شروع به شکوه و زاری برای سرنوشت افرادی که بازداشت شده بودند کردند و تلاش کردند مانع ورود به کار کارگران شیفت صبح در پالایشگاه شوند. زنان شروع به گریه و سرزنش کارگرانی کردند که به سر کار می‌آمدند، یک درمیان آنان را مورد اهانت قرار می‌دادند و به دست‌وپای آن‌ها می‌افتادند. زنان به کارگران تهمت مرد نبودن، غرور و احترام نداشتن، بی‌تفاوت بودن نسبت به سرنوشت برادران‌شان که محض خاطر آن‌ها بازداشت شده بودند، می‌زدند و در نهایت با عجز و لابه از آن‌ها می‌خواستند به سر کار نروند. ۱۰۶ به نظر می‌رسد که حضور زنان و ماهیت التماس‌شان، تأثیری عمیق بر کارگرانی داشت که در خارج از دروازه‌های پالایشگاه جمع شده بودند و شیوه‌ی اعتراض تغییر کرد. گروه‌هایی از مردان به زنان ملحق شدند، گروه‌هایی که متشکل از مردان متعهد به اعتصاب بودند، مردانی که خواستار آن بودند کارگران شیفت روز به سر کار نروند، چرا که برادران‌شان بعد از تلاش برای دفاع از حقوق‌شان و افزایش دستمزدهای‌شان زندانی

۱۰۴ یوسف افتخاری در خاطراتش اهمیتی که سازمان‌دهندگان سندیکا به درگیر شدن همسران کارگران می‌دادند و تلاش‌هایی که برای آماده‌سازی زنان برای ایفا نقش در زمان‌های مقتضی را شرح می‌دهد. بنگرید به:

بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰.

علی‌رغم آن‌که این بخش خاطرات افتخاری به درگیری‌های زنان اختصاص یافته است، تمام پژوهش‌های آکادمیک تا به امروز در مورد این جنبه‌ی اعتصاب سکوت کرده‌اند.

۱۰۵ بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه‌ی ۱۴۰.

۱۰۶ اسناد آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

شده بودند. ۱۰۷ این کارگران دستورات پیشینی از سندیکا برای کنش در مقام پیشگامان اعتصاب داشتند و آنان خود را به چوب و چماق مسلح کرده و شروع به ایجاد مانع در دروازه‌های اصلی پالایشگاه و سایر ورودی‌های صحن پالایشگاه کردند و هرکسی را که هرگونه تلاشی برای رفتن به سر کار نشان می‌داد باز می‌گرداندند. حال کل کارگران شیفت روز خارج از دروازه‌های پالایشگاه جمع شده بودند و خشم اعتصابیون پیوسته رو به افزایش می‌گذاشت. برخی از اعتصابیون به یکی از دفاتر شرکت حمله کردند، اما با ورود فرماندهی پلیس که تعداد اندکی افسر به همراه خود داشت، از ورود آنان به خود پالایشگاه ممانعت به عمل آمد. به هر صورت، پلیس بلافاصله مجبور شد که در ایستگاه آتش‌نشانی پناه بگیرد. خلق و خوی جمعیت در حال وخامت بود، هم به حاکم شهر و هم به فرماندهی پلیس شخصاً یورش بردند، اعتصابیون آجر و سنگ پرتاب می‌کردند و برخی از اعتصابیون موفق به ورود به پالایشگاه شدند. حال جمعیت معترضان حداقل سه الی چهار هزار نفر بود و چندین هزار کارگر، شاید بتوان گفت نه الی ده هزار نفر از شاغلین در پالایشگاه در اعتصاب بودند. ۱۰۸

در این مرحله برخی از کارگران پالایشگاه را ترک کردند و رهسپار بازار آبادان شدند. در بدو ورودشان به بازار، بازار در حمایت از آن‌ها تعطیل شد. ۱۰۹ سپس، آنان به سمت پاسگاه پلیس رفتند و تلاش کردند تا به زور کارگران بازداشت شده طی چند روز گذشته را آزاد کنند، اما پلیس موفق شد جمعیت را متفرق سازد و تعداد بیشتری را بازداشت کردند. در پالایشگاه، پیشگامان اعتصاب کماکان در محل باقی مانده بودند و به راحتی اجازه‌ی ورود اندکی از کارگران و برخی کارگران هندی را که کماکان امیدوار به شروع کار بودند، نمی‌دادند. زمانی که کارمندان انگلیسی با ماشین‌های خود به محل کار رسیدند، پیشگامان اعتصاب رانندگان هندی آن‌ها را از ماشین پیاده کرده و انگلیس‌ها را مجبور می‌ساختند که خود پشت فرمان بنشینند و مسیر آنان را به سمت پالایشگاه

۱۰۷ همان.

۱۰۸ Ladjevardi, *Labor Unions and Autocracy*, p.۲۱.

۱۰۹ آرشیو مربوطه‌ی بریتیش پترولیوم شماره‌ی ۵۹۰۱۰.

کج می‌کردند. بعد از حدود یک ساعت، مدیریت اصلی بریتانیایی از راه رسید و بیشترین تلاش ممکن را برای وارد کردن هندی‌ها به پالایشگاه انجام داد اما موفق نشد. پیشگامان اعتصاب با مدیریت بریتانیایی وارد درگیری شدند، رگباری از سنگ‌ها پرتاب شدند و قاب‌های شیشه‌ای درها و پنجره‌ها شکستند.^{۱۱۰} در نهایت مقامات بریتانیایی مجبور به عقب‌نشینی و پناه گرفتن در قرارگاه‌های خود شدند. تنها وقتی مقامات موفق به پراکنده کردن جمعیت شدند که نیروهای پلیس و ارتش در کامیون‌هایی از اهواز رسیدند که شرکت نفت فراهم کرده بود. سربازان سپس برای حفاظت از تجهیزات شرکت نفت و تلاش برای بازپس‌گیری کنترل شهر که در وضعیت آشفتگی شدید قرار داشت، در محل‌های فوق مستقر شدند.

اعتصاب تمام‌عیار شده بود و در آن روز هیچ کارگر شیفت روزی وارد پالایشگاه نشد. علی‌رغم آن‌که هدف اصلی پیشگامان اعتصاب تضمین نظارت بر اعتصاب بود، سازمان‌دهندگان سندیکایی همچون برنامه‌ی اشغال پالایشگاه را ریخته بودند.^{۱۱۱} علی‌رغم نبرد با پلیس و یورش به صفوف پلیس، آنان نتوانستند به این هدف دست پیدا کنند. با وجود این، حتی بعد از آن‌که پلیس جمعیت را متفرق ساخته بود، شرکت که کماکان بیم ورود مخفیانه‌ی احتمالی اعتصابیون به پالایشگاه و به دست گرفتن کنترل آن‌جا را داشت، تصمیم گرفت دروازه‌های پالایشگاه را بسته نگه دارد. شیفت شب سر کار نگه داشته شد و درست در ساعت سه نیمه شب هفدهم اردیبهشت از کار مرخص شدند، آن‌هم در شرایطی که جمعاً ۳۲ ساعت کار کرده بودند.

زنانی که اعتصاب را در دروازه‌های پالایشگاه راه انداخته بودند، به ایفای نقش مهم خود در سرتاسر روز ادامه داده بودند، به اعتصابیون شور و شوق می‌دادند و حتی خودشان نیز با پلیس به نبرد می‌پرداختند. زهراخانم هم در مقابل شرکت نفت و هم در برابر مقامات محلی و گروهی از پلیس‌ها به سخنرانی پرداخت و رییس پلیس، کلنل مختار را محکوم کرد و افسران پلیس گردآوری شده را ابزارهای شرکت نفت و خائنین

۱۱۰ همان

۱۱۱ آشوب‌ها در محوطه‌ی شرکت نفت در مه ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

به مردم ایران خواند. ۱۱۲ زنان به نظر ستیزه‌جوتر از مردان و بیشتر از آنان مستعد خشونت بودند، اعتصابیون را تحریک به حمله به پاسگاه پلیس و آزاد کردن آنان که دستگیر شده بودند می‌کردند و واقعاً خودشان به تعدادی از نیروهای پلیس حمله کردند. احساسات آن‌قدر در میان زنان بالا گرفته بود که رهبران سندیکا مجبور شدند برای مهار خشم آنان تلاش کنند و مشغول بازداشتن آن‌ها از کنش‌های خشونت‌آمیز آتی بودند. در این راستا آن‌ها دشواری بسیاری کشیدند چرا که زنان میل اندکی به پذیرش نظم سازمانی و تمکین از دستورالعمل‌ها داشتند. ۱۱۳ به‌راستی به نظر می‌رسد که مقامات واقعاً از زنان ترسیده بودند. ۱۱۴

گرچه شرکت نفت بر سر مسئله‌ی باشگاه‌های کارگری درگیر نزاعی متداوم با نیروی کار خویش و افکار ناسیونالیستی عمومی شده بود، اما کاملاً در برابر پاسخ [کارگران] به گوش‌مالی ناموفقش ناآماده بود. در واقع، اعتصاب شانزدهم اردیبهشت جوی ایجاد کرد که منجر به ایجاد وحشت در میان مقامات شرکت نفت شد. ال‌کینگتون از ناوگان دریایی بریتانیا درخواست کرد که رزمناو اچ ام اس سایکلمن را به آبادان نزدیک سازد و چند روز بعد با لحنی وحشت‌زده تأکید کرد که اعتصاب منجر به «یکی از پراضطراب‌ترین لحظات زندگی من» شده بود. وی ادامه داد که:

شکی وجود نداشت اگر شورشی‌ها موفق به ورود به پالایشگاه شده بودند، بی‌نظمی و تشویش سر به فلک می‌گذاشت و ناممکن بود که بتوان گفت چقدر از پالایشگاه امروزی پای‌برجا بود، اگر اصلاً چیزی از آن پای‌برجا می‌ماند. شهرک‌های ما احتمالاً طی عملیاتی که عرب‌ها و فارس‌های حاشیه‌نشین را به‌هم پیوند می‌زد، غارت می‌شد و تصویری که ما باید بعد از آن که شورشی‌های خود

۱۱۲ بیات و تقرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه ۱۴۰.

۱۱۳ همان صفحه ۱۴۰.

۱۱۴ همان صفحه ۱۴۰.

را از غارت خفه کرده بودند، نشان می‌دادیم، چیزی شبیه هانکو و

شانگهای می‌شد. ۱۱۵

در میان این ترس‌های کاملاً غیرواقع‌گرایانه و بی‌جهت، الکی‌نگتون به‌طور ضمنی برخی برداشت‌های خود از عمق نفرت مردمی نسبت به شرکت نفت را نشان داد. مقامات محلی ایرانی، که مرعوب شرکت نفت بودند و باور داشتند که در هماهنگی با تهران کنش ورزیدند، برخورد شدیدی با اعتصابیون بازداشتی کردند. طی شب شانزدهم اردیبهشت آنانی که پیش‌تر بازداشت شده بودند به صورت مخفی به اهواز انتقال داده شدند. طی روز بعد بازداشت‌ها در آبادان ادامه یافت. پلیس و سربازان مسلح به محاصره‌ی خانه‌ی کارگران پرداختند و کارگران بیشتری را بازداشت کردند، در حالی که آنانی که آزاد مانده بودند به زور سرنیزه رهسپار پالایشگاه و وادار به شروع به کار شدند. بازداشت‌ها محدود به کارگران اعتصابی پالایشگاه نبود. در طول هفته‌ی پس از اعتصاب، پلیس و ارتش تورشان را گسترده‌تر کردند، تعداد زیادی از افراد با پیش‌زمینه‌های گوناگون را بازداشت کردند، خاصه آن افرادی که بابت داشتن سمپاتی‌های ناسیونالیستی شناخته شده بودند و افرادی که درگیر راه‌اندازی باشگاه‌های کارگری شده بودند. از قرار معلوم پلیس که متأثر از شرکت نفت بود، تحت تأثیر این گمان عمل می‌کرد که هرکسی با باشگاه‌های کارگران همکاری کرده عضو از سندیکا بود، هرچند در واقعیت اکثر افرادی که با باشگاه‌ها سروکار داشتند، هیچ چیزی درباره‌ی هسته‌های مخفی نمی‌دانستند. ۱۱۶ تعداد افراد بازداشتی در آبادان در نهایت به رقمی

۱۱۵ بیات و تقرشی، خاطرات دوران سپری‌شده، صفحه‌ی ۱۴۱.

۱۱۶ نامه‌ی الکی‌نگتون به کدمن، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

اعتصابات همزمان در دیگر کمپانی‌هایی که تحت تملک خارجی‌ها قرار داشت، به‌ناگاه بالا گرفت. در ۲۶ مه، کارگران کمپانی ساخت راه‌آهن اولان که تحت مالکیت آمریکایی‌ها قرار داشت در حومه‌ی شهر اهواز تظاهراتی برپا کردند. شرکت نفت اطلاعاتی به شرکت اولان داد که پلیس را قادر به بازداشت رهبران اعتصاب ساخت. سرکوب این اعتصاب ناموفق با کارزاری از کارشکنی‌های نظام‌مند ادامه یافت. قطاری عمداً از خط خارج شد و لوکوموتیو واژگون شد، قطعات کمپرسورهایی که بر روی پل‌ها استفاده می‌شدند

حدود ۲۰۰ نفر رسید، و مشخصاً شامل تمام رهبران هسته‌های سندیکایی بود. تمام این افراد سرانجام به خرم‌آباد در لرستان تبعید شدند، جایی که در آن تحت نظارت فرماندهی نظامی، سپهبد احمد آقا امیراحمد، در بازداشت قرار گرفتند. فعالیت‌های پلیس محدود به آبادان نبود. همزمان با اعتصاب پالایشگاه آبادان، اعتراضی «شدید اما به لحاظ عددی به نسبت کم تعداد» در منطقه‌ی عملیاتی شرکت نفت در حوزه‌های نفتی مسجد سلیمان صورت گرفته بود، جایی که ۱۵۰ مایل از آبادان فاصله داشت. ۱۱۷ پس از این رویداد، تعدادی از کارگران در مسجد سلیمان بازداشت شدند و از خوزستان اخراج شدند.

مقامات محلی به‌وضوح از نقش زنان در اعتراضات دستپاچه شده بودند و بلافاصله بعد از اعتصاب گام عجیبی برداشتند و تعدادی از همسران و فرزندان اعتصابیون را بازداشت کردند. همسران و فرزندان بازداشت شده از آبادان به پایتخت استان، اهواز، منتقل شدند. به هر حال، بازداشت آنان چنان بیزاری عمومی شدیدی ایجاد کرد و مقامات در آن لحظه آن‌قدر از تأثیر این وقایع بر افکار عمومی نگران شدند که زنان به محض رسیدن به اهواز، سریعاً آزاد شدند و به آبادان بازگشتند. ۱۱۸

بعد از سرکوب اعتصاب پالایشگاه، وضعیت «آرام ماند گرچه مخاطره‌ی آن کاملاً از بین نرفته بود» و نیروهای نظامی که از اهواز آمده بودند و از پشتیبانی یک تانک بهره‌مند بودند، برای تضمین امنیت عملیات شرکت در آبادان باقی ماندند. مقامات شرکت نفت به خوبی آگاه بودند که خشم صرفاً به زیرزمین رانده شده و کماکان به جوشیدن در میان خود کارگران و جمعیت وسیع‌تری از عموم مردم ادامه می‌داد. ۱۱۹

دزدیده شدند، ماشین‌ها و کامیون‌ها یا به آتش کشیده شدند یا تخریب شدند. شرکت نفت شک نداشت که این‌ها کار «کارگران خشمگین» بود.

گزارش از آبادان به ریاست شرکت، ۲۸ مه ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰؛ ال‌کینگتون به دکتر یانگ، ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

۱۱۷ بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲.

۱۱۸ بیات و تفرشی، خاطرات دوران سپری شده، صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲.

۱۱۹ نامه، هشت می ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم، ۵۹۰۱۰.

مقامات وحشت‌زده‌ی شرکت نفت انتظار تظاهرات بعدی را داشتند و هنگامی که ماه شورانگیز محرم بدون حادثه به پایان رسید، تسلی خاطر پیدا کردند. هر چند در واقع طرح اعتراضات جدید که زنان مجدداً در مرکز اعتراضات قرار داشتند، ریخته شده بود. خانواده‌های ۲۰۰ نفر از اعتصابیون تبعیدی، که متشکل از گروه بزرگی از زنان و فرزندان بودند، تبدیل به هدف هم‌دلی بخش اعظمی از جمعیت آبادان گشته بودند و مردم آبادان آنان را شهدای اجتماع تلقی می‌کردند. لیست اعانه‌ای برای آنان گشوده شده بود که از حمایت خوبی نیز برخوردار بود. باقی‌مانده‌ی جنبش ضد شرکت نفت تظاهرات زنانی را در راستای بسیج حمایت از تبعیدی‌ها سازمان دادند. به هر حال، این کنش مشخصه‌ی بسیار متفاوتی از اعتصاب فوق‌الذکر داشت. حضور منکوب‌کننده‌ی نیروهای نظامی و پلیس مانعی در برابر هرگونه اعتصاب عمومی توسط کارگران مرد بود و منجر به آن شد که زنان احساسات فرهنگی ناشی از بی‌دفاعی و وظیفه‌ی اخلاقی مقامات را بدل به سلاحی سازند. زنان از آبادان رهسپار اهواز شدند که در آن‌جا به تلگراف‌خانه رفتند و تلگرافی به رضا شاه ارسال کردند، سپس به صورت جمعی به پای مجسمه‌ی شاه رفتند، جایی که به گریه و تضرع پرداختند.

ساخت و پرداخت یک روایت از رویدادهای اصلی آبادان از خلال خوانش انتقادی اسناد خود شرکت نفت نسبتاً آسان است. هر چند تلاش برای دست‌یابی به روحیه‌ی حاکم بر اعتصابیون پروژه‌ای بس خطیرتر است. حتی خاطرات یکی از رهبران اعتصاب، یوسف افتخاری، رویداد را از خلال عینک دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک خودش ارائه می‌دهد. دیدگاه‌های خود شرکت نفت از تحرکات کارگران اعتصابیون آنان را به ابزارهای صرف نیروهای خارجی فرومی‌کاهد، یعنی یا به آشوب‌گران خارجی افسانه‌ای فرومی‌کاهد که از کشتی‌های شوروی که در جایی در آن نزدیکی پهلو گرفته بودند، تخلیه شده بودند، یا به بلشویک‌های ماکیاولیایی، که هویت واقعی‌شان را پشت پرده‌ی دهقانانی ساده‌لوح که با رضایت به اشتغال شرکت نفت درآمده بودند، پنهان می‌کنند. با وجود این، آرشیوهای شرکت نفت یک سند را حفظ کرده است، یک شب‌نامه با عنوان «از فداییان شرق برای شرکت نفت ایران و انگلیس»، که به ما اجازه می‌دهد نظری

اجمالی بر جهان ایدئولوژیک این کارگران بیندازیم، جهانی متفاوت با روحیه‌ای که خواه توسط مدیریت یا سازمان‌دهندگان سندیکایی به نمایش گذاشته شده بود. ۱۲۰ شب‌نامه‌ها که برگه‌ها، رساله‌ها یا پوستره‌های گمنامی بودند که بر دیوارهای شهر یا مکان‌های عمومی چسبانده می‌شدند یا دست‌به‌دست می‌چرخیدند، مؤلفه‌ی ثابت اعتراضات مردمی در ایران بودند. این نشریات که به دلیل گمنام بودن نویسندگان‌شان رها از محدودیت‌های قانونی و ترس از توقیف شدن بودند، اغلب با زبانی به‌شدت تهاجمی و پرآب‌وتاب نوشته می‌شدند و مستقیماً شکوه‌های ستم‌دیدگان را بیان می‌کردند.

شب‌نامه‌ی آبادان نمونه‌ای نوعی از زبان عریضه‌نویسی فرودستان است. زبان این شب‌نامه متأثر از مجموعه‌ای از عوامل تأثیرگذار است. این شب‌نامه برای پرهیز از هرگونه به‌چالش کشیدن نظم موجود و در عوض برای توسل جستن به آن نظم، و به حفظان آن، یعنی شاه، مقامات دولتی و ارتش برای انجام وظایف‌شان با دقت نگارش شده است و نشان‌دهنده‌ی قسمی آگاهی عمیق از گفتمان عدالت، مرجعیت قضایی و حقوق مردمی است. اعتراضات به مثابه‌ی واکنشی طبیعی در برابر خشونت نظم حقوقی اعمال شده توسط بی‌قانونی و ستم شرکت نفت توصیف می‌شود. شب‌نامه در دفعات متعدد به شاه «پدر تاج‌دار ما» ارجاع می‌دهد و به ارتش به عنوان «مدافعین و حافظین فرزندان پرافتخار داریوش» و «جنگجویان شامخ، باایمان و شجاع» توسل می‌جوید و هم از شاه و هم از ارتش می‌خواهد که «بیاید ما را نجات بدهید، دست‌گیر رنجبران بیچاره باشید و حقوق ما را بگیرید». این شب‌نامه به صورت ویژه از سپهبد آق‌اولی (فرماندهی نظامی استان و مردمی که در نهایت مسئول سرکوب اعتصاب بود) فردی که شب‌نامه آن را به عنوان «یکی از وطن‌دوست‌ترین مردان کشور و... حافظ و مدافع واقعی... حقوق ملت» توصیف می‌کند، می‌خواهد به کمک کارگران و خوزستان بشتابد و «بدین ترتیب زورگویی و جباریت شرکت نفت ایران و انگلیس بر مشتی کارگر ستم‌دیده، بیچاره و فقیر را از میان بردارد».

شب‌نامه هم درکی عمومی از نقض حقوق ملت توسط شرکت را به نمایش می‌گذارد و هم درکی از یک هویت به‌خصوص ایرانی را نشان می‌دهد. شب‌نامه مکرراً مفاهیم و قسمی ترمینولوژی را به کار می‌گیرد که ملهم از ناسیونالیسم سکولاری بود که در اواخر قرن نوزدهم میلادی ظهور کرده بود و شدیداً توسط رژیم پهلوی تبلیغ می‌شد، و حتی نزدیک به شووینیسیم فارسی بود. شب‌نامه اعلان می‌کند «این ملت که شش هزار سال قدمت دارد پیش‌تر از خواب برخاسته و حال حقوق خود را مطالبه می‌کند. این ملت زنجیرهای جباریتی را که به دورش پیچیده شده شکسته است و کماکان درگیر شکستن تکه‌های آن است». شب‌نامه که کارمندان دفتری هندی را خوار می‌شمارد: «مردمان نیمه‌سیاه سوخته‌ی استوایی»، افسوس می‌خورد: «آری، آنان بر شما حکم می‌رانند، در حالی که شما فرزندان پرافتخار و برازنده‌ی داریوش... کاری بهتر از حمل کردن لوله‌ها و مواد سنگین بر شانه‌های‌تان در گرمای ۱۲۵ درجه‌ی [فارنهایت] خوزستان برای انجام دادن ندارید».

شب‌نامه، به جای آن که بیانگر هر گونه درکی از آگاهی طبقاتی یا مبارزه‌ی طبقاتی باشد، کارگران را به منزله‌ی یک مؤلفه در نظم اجتماعی هماهنگ معرفی می‌کند، نظمی که تنها توسط جباریت شرکت نفت دگرگون شده است. این شب‌نامه ابداً هیچ ارجاعی به اسلام نمی‌دهد، بستر تظلم‌خواهی آن تماماً توسط گفتمانی ترکیبی فراهم شده که ملهم از انگاره‌های تکرار شونده‌ی ناسیونالیسم سکولار مدرن و انگاره‌های قدیمی‌تر فرودستانه‌ی عدالت و حقوق طبیعی است. زبان آن گاهی دارای ظرافت و به دور از پیچیدگی است، اما تلاش کلی آن قرار دادن اعتراضات کارگران در جهانی بیناطبقاتی است، جهانی اخلاقی که همچنین مورد تأیید جمعی قرار دارد.

نگرش حکومت تهران نسبت به اعتصاب آبادان از آغاز دوسویه بود و پیوسته از هنگام آغاز و گسترش رویدادها چرخش کرده بود. پیش از اعتصاب، حکومت طی برپا کردن جنگ تبلیغاتی خود علیه شرکت نفت، به شدت اوضاع را آشفته کرده بود، و از کارزار ناسیونالیستی محلی و شکل‌گیری باشگاه‌های کارگران حمایت ضمنی کرده بود، این مسئله به سهم خود برای سندیکالیست‌ها فضایی آزاد و قانونی و تاندازه‌ای حفاظت سیاسی فراهم ساخت. به هر حال، علی‌رغم آن که رژیم با دودلی جنبشی مردمی را علیه شرکت نفت تشجیع کرده بود، ترس و عدم‌علاقه‌ی رژیم نسبت به ستیزه‌جویی کارگری

به بزرگی همان ترس و عدم علاقه‌ی شرکت نفت بود. افشا شدن سندیکای زیرزمینی و سطح خشونت آشکار شده در طول اعتصاب به‌روشنی نشان داد که جنبش ضد شرکت نفت بسیار بیش از آن میزانی که برای رژیم قابل قبول بود، گسترش پیدا کرده است. در نتیجه تیمورتاش صلاح دانست که تأدییی صورت گیرد و مقامات محلی، فرماندهی نظامی منطقه، رییس پلیس و حاکم آبادان به صورت کامل در سرکوب اعتصاب با شرکت نفت همکاری ورزند. افکار ناسیونالیستی عمومی نیز بر سر دوراهی مشترکی با رژیم قرار داشتند. به‌عنوان مثال، کنسول ایران در بصره که عضوی از حلقه‌ی ناسیونالیست محلی و منتقد سفت و سخت شرکت نفت و رفتار آن با کارگران ایرانی‌اش بود، با وجود این از تأدیب کارگران با هدف [برقراری] نظم و قانون حمایت کرد.^{۱۲۱} تیمورتاش در اوایل اردیبهشت همه نوع ضمانت مجددی را به شرکت نفت ارائه داده بود که از عملیات شرکت محافظت خواهد شد. هرچند، به‌سرعت و در همان لحظه‌ای که جنبش کارگران به طور قطعی شکست خورده بود، لحن حکومت به صورت مشخصی تغییر کرد و تیمورتاش تخاصم خود نسبت به شرکت نفت را عیان کرد. تیمورتاش که از حضور ناگهانی رزمناوهای بریتانیا به‌شدت خشمگین شده بود، شروع به تأکید مکرر بر آن کرد که در دیدگاه حکومت علت اصلی دردسر به‌وجود آمده نارضایتی‌های برحق کارگران و به صورت مشخص دستمزد اندکی بود که به آنان پرداخت می‌شد.

در پایان اردیبهشت نگرش تیمورتاش نسبت به شرکت نفت سفت و سخت گشته بود. فارغ از این واقعیت که خود وی به مقامات محلی اختیار تام سرکوب اعتصاب را داده بود، وی صراحت بیشتری در بیان نقدش بر رفتار شرکت نفت به خرج داد، عزم خود را برای آزادی افراد بازداشتی جزم کرد و اتهامات طرح شده علیه میرزا حسین موقر نماینده‌ی مجلس را بی‌اهمیت تلقی کرد. وی به شرکت نفت اطلاع داد حکومت باور دارد اکثر افراد بازداشت شده طی اعتصاب هیچ جرمی را انجام نداده و نارضایتی آنان

^{۱۲۱} Bayat, 'With or Without Workers', pp. ۱۲۰-۲۱.

برخی نشانه‌های سردرگمی غالب در میان حلقه‌های ناسیونالیست در مورد چگونگی واکنش نشان دادن به اعتصاب در روزنامه‌ی حبل‌المتین بازتاب یافت. بنگرید به آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

مرتبط با «دستمزدهای پایین و فقدان قوانین مشخص برای کارشان» بود؛ قوانینی که شرکت نفت باید برای اصلاح آنان گام بردارد. ۱۲۲

رضاشاه که پیش‌تر از استقرار یک رزم‌ناو بریتانیایی در نزدیکی قلمروی دریایی ایران عصبانی شده بود، ظن دائمی‌اش نسبت به شرارت درست‌ناشدنی بریتانیا با بالا گرفتن یک شورش عشیره‌ای جدی در جنوب ایران تقویت شده بود، شورش‌هایی که چند روز بعد از اعتصاب آبادان رخ داد. ایده‌ی ثابت شاه و دیدگاه عمومی مقامات حکومتی و به‌خصوص ارتشی‌ها آن بود که شورش‌های جدی عشایر جنوب در سال ۱۳۰۸ خورشیدی توسط انگلیسی‌ها به‌منزله‌ی بخشی از نبرد بر سر حق مالکیت انحصاری نفت برانگیخته شدند. تخاصم بیش از پیش آشکار و از سر گرفته شده‌ی تیمورتاش را نیز نیاز به راضی کردن افکار عمومی خشمگینانه ایجاب کرد. علی‌رغم سانسور مطبوعات، اخبار مرتبط با اعتصاب و شیوه‌ی سرکوب آن به‌سرعت درز پیدا کرده بود. نماینده‌ی مجلس و برخی از تبعیدشدگان رهسپار تهران شدند و آنان همراه با تعداد دیگری از افراد درگیر در اعتراضات فرصت‌هایی برای بیان دیدگاه‌های‌شان پیدا کردند. انتقاد آشکار زیادی نسبت به حکومت بابت پشتیبانی‌اش از شرکت نفت و به صورت مشخص بابت تبعید بدون محاکمه‌ی اعتصابیون وجود داشت. ۱۲۳ در نیمه‌ی مرداد تیمورتاش تأیید کرد که به‌شدت بابت عریضه‌های تبعیدیان شرم‌زده بود، تبعیدیانی که برخی از آنان مدت‌ها به شرکت نفت خدمت کرده بودند. ۱۲۴ حکومت در پاسخ به افکار عمومی، با انداختن تقصیر بر گردن مقامات محلی شروع به تبرئه‌ی خویش کرد و اعلام کرد مقاماتی که مسئول بازداشت‌های صورت گرفته در آبادان هستند، توبیخ خواهند شد. لایه‌های گوناگون مقامات محلی نیز شروع به سرزنش یک‌دیگر کردند. حاکم‌های آبادان و مسجد سلیمان از جایگاه‌شان برکنار شدند. حاکم آبادان، آقا آسایش که کاملاً سپر بلای فرماندهی نظامی خوزستان سپهبد آق‌اولی گشته بود، در پی فراخوانش به

۱۲۲ نامه‌ی تیمورتاش به گرین‌هاوس مورخ ۲۷ می ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

۱۲۳ نامه، چهارم نوامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

۱۲۴ تهران به آبادان، ۱۷ اوت ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۰.

تهران بابت کنش سفت و سخت شانزدهم اردیبهشت و علی‌الخصوص مسئله‌ی مرتبط با تبعیدها بازداشت شد، خود آق‌اولی نیز به شدت مورد نقد رسانه‌ها واقع شده بود. ۱۲۵ حکومت در نهایت تلاش کرد با دادن توصیه‌نامه به تبعیدیان برای کارکردن در سندیکای راه‌آهن از وضعیت قسر در رود. ۱۲۶

با وجود این، سرکوبِ اعتصاب و بازداشت‌های فله‌ای سازمان سندیکای بدوی در صنعت نفت را به کلی نابود کرده بود. علی‌رغم آن که حکومت دستور آزادی اکثر افراد بازداشتی را صادر کرد، برخی از رهبران از جمله یوسف افتخاری تا پس از تبعید رضاشاه در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در زندان باقی ماندند. دیگر هیچ اعتصابی در صنعت نفت تا سال‌های ۱۳۲۰ خورشیدی به وجود نیامد. با وجود این، از جنبه‌ای دیگر، اعتصاب در به‌دست آوردن افزایش دستمزد کارگران موفق بود.

در سرتاسر تابستان و پاییز سال ۱۳۰۸ خورشیدی، تیمورتاش با عزمی استوار از رفتار شرکت نفت با کارگزارانش به‌مثابه‌ی چماقی برای ضربه زدن به حق امتیاز انحصاری نفت کماکان استفاده می‌کرد. به هر صورت، رژیم کماکان از ناسزاگویی هم حلقه‌های ناسیونالیستی و هم افکار عمومی به خاطر واکنش‌اش به اعتصاب در رنج بود. اواخر سال شاه سفری را به جنوب تدارک دید، که قرار بود طی آن از کارهای شرکت نفت بازدید کند و تیمورتاش از این فرصت برای بازسازی اعتبار شاه استفاده کرد. تیمورتاش به شرکت نفت اطلاع داد که شاه مصمم بود شرکت نفت طی بازدید شاه از منطقه افزایش دستمزدها را اعلان کند. به گفته‌ی تیمورتاش، تا آن‌جایی که به کارگران درجه‌پایین مربوط بود، شاه به صورت مشخصی مضطرب بود که افزایش دستمزدها باید بازتاب‌دهنده‌ی پیشرفتی قابل توجه و قابل تشخیص در نرخ‌های موجود پرداختی‌ها

۱۲۵ آبادان به کدمن ۲۵ نوامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱.

۱۲۶ نامه ۴ نوامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱.

باشد. ۱۲۷ در واقع، شاه واقعاً فقط نگران تضمین افزایش دستمزدهای کارگران درجه پایین بود. شرکت نفت در نهایت افزایشی پنج درصدی را برای کل نیروی کار ایرانی اعلام کرد، چرا که در صورت محدود کردن افزایش حقوق به کارگران درجه پایین از نآرامی‌های آینده در میان کارگران درجه بالا می‌ترسید، یعنی در میان کارگرانی که فعالان سندیکایی در میان آنان یافت می‌شدند. ۱۲۸

در وقت مناسب، یعنی به هنگام بازدید شاه از پالایشگاه، شرکت نفت اعلان کرد که مایل بود:

تا این بازدید را با افزایشی پنج درصدی در پرداختی تمام کارکنان ایرانی از جمله کارمندان دفتری، استادکارها، کارگران ماهر و غیر ماهر به شیوه‌ای خشنود کننده در خدمت اعلی حضرت همایونی جشن بگیرد، که رفاه مردمانش را به شدت در قلب دارد. اصلاحات آتی برای پرداختی به کارگران درجه پایین نیز برای تضمین آن که هیچ کارگری کم‌تر از ۴ قران در روز نمی‌گیرد اعمال خواهد شد. ۱۲۹

اعتصاب سال ۱۳۰۸ خورشیدی پالایشگاه بر ظهور طبقه‌ی کارگر سازمان‌دهی شده در ایران دلالت داشت و قالبی را برای ستیزه‌جویی صنعتی فراهم کرد که قرار بود مکرراً در دوره‌های بحران سیاسی مجدداً ظهور کند، که برجسته‌ترین آن‌ها در سال ۱۳۲۵

۱۲۷ نامه، چهارم نوامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱؛ گرین‌هاوس به کدمن، ۲۳ نوامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱؛ جکس، آبادان به کدمن، ۲۹ نوامبر ۱۹۲۹ آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱.

۱۲۸ جکس به کدمن، ۲۹ نوامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱.

۱۲۹ لندن به تهران و آبادان، کدمن به گرین‌هاوس و جکس، یک دسامبر ۱۹۲۹، آرشیو بریتیش پترولیوم ۵۹۰۱۱. در واقع، کاهش بهای نرخ مبادله‌ی قران به معنای آن بود که شرکت نفت می‌توانست این افزایش را بدون آن که حقیقتاً بر بودجه‌اش تاثیر بگذارد تضمین کند. برای بحث دستمزد و کسب قدرت در ایران دوره‌ی بین دو جنگ جهانی بنگرید به:

خورشیدی، یعنی در دوران تنش بین‌المللی و داخلی متداوم ناشی از روابط با اتحاد جماهیر شوروی، در دوره‌ی جوش و خروش ملی‌شدن نفت در سال‌های ۱۳۳۰ الی ۱۳۳۲ و سال‌های انقلابی ۱۳۵۷-۱۳۵۸ بود. ستیزه‌جویی صنعتی این دوره‌های بعدی بسیاری از نشان‌هایی که ابتدا در اعتصاب آبادان به نمایش در آمدند را در خود داشت. به محض بالا گرفتن این بحران‌ها، لایه‌ای از رهبران سوسیالیست سندیکا (که ریشه‌های‌شان در طبقه‌ی کارگر بسیار کم‌ژرفا بود) قادر بودند خود را بر رأس امواج آشوب صنعتی و مشارکت توده‌ای کارگران در اعتراضات خیابانی قرار دهند. مهارت آنان برای ایفای این نقش، فارغ از سستی سازماندهی‌شان و کمبود حضورشان، ناشی از مهارت آن‌ها برای تلنگر زدن به نارضایتی عمیق موجود و چهارچوب‌بندی نارضایتی در یک گفتمان فرودستانه‌ی مایل به ناسیونالیسم بود. همانا، مطالبه‌ی ملی‌کردن صنعت نفت در این سال‌ها را می‌توان به منزله‌ی ظهور مجدد تخاصم کهنه‌ی مردمی نسبت به حق امتیازات انحصاری خارجی در شکلی مدرن فهمید، تخاصمی که تبار آن چه‌بسا به جنبش تنباکو ضد قرارداد رژی بازگردد. در سال‌های منتهی به ۱۳۵۷، فارغ از این واقعیت که سندیکاها هیچ نوع موجودیت قانونی نداشتند و هر رهبری بالقوه‌ای در زندان و تبعید به سر می‌برد، طبقه‌ی کارگر بار دیگر قادر بود حضور جمعی پرشورش را از طریق تظاهرات، اعتصابات خودجوش و سازماندهی شوراهای کارگران نشان دهد. ۱۳۰

بدین ترتیب امواج ستیزه‌جویی صنعتی که به صورت دوره‌ای در ایران تشنج ایجاد می‌کردند وابسته به سندیکاها نبودند. طی اکثر قرن بیستم میلادی، سندیکاها در ایران

^{۱۳۰} برای شوراهای کارگری دوران انقلاب بنگرید به:

A. Bayat, *Workers and Revolution in Iran* (London: Zed, ۱۹۸۷); V.M. Moghadam, 'Making History, but Not of Their Own Choosing: Workers and the Labor Movement in Iran', in E.J. Goldberg, *The Social History of Labor in the Middle East* (Boulder, CO: Westview Press, ۱۹۹۶), pp.۶۵-۹۷. For a different view see S. Rahnema, 'Work Councils in Iran: The Illusion of Worker Control', *Economic and Industrial Democracy*, Vol.۱۳ (۱۹۹۲), pp.۶۹-۹۴.

موجودیت پایداری نداشتند، یا همگی ممنوع بودند یا در شرایط بسیار دشواری فعالیت می‌کردند. عدم توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی غالب مانع پیشروی بیشتر سندیکاها در اندک لحظات فعالیت قانونی‌شان بود. بنابراین توانایی‌ها و کاردانی کارگران ایرانی باید تنها تا حد زیادی در رهبری فعالان چپ‌گرا جست‌وجو شود. شرحی کامل‌تر باید شاخص‌های دیگری را به حساب آورد: نارضایتی از پیش موجود (حتی دائمی) نیروی کار هم نسبت به شرایط خودشان و هم نسبت به انقیاد اجتماع ملی عموم در مقیاسی گسترده‌تر؛ سنت فرهنگی قدرت‌مند خودسازمان‌دهی که در لحظات گوناگون انجمن‌ها، سندیکاها و شوراهای کارگری را ایجاد می‌کرد؛ آشنایی فرهنگی با سایر روش‌های اعتراضی که شامل اعتصابات، اشغال [مراکز و ساختمان‌ها]، تحریم، بستن بازار، اجرای آیینی مراسم‌های عزاداری خاصه توسط زنان و شورش‌ها بود.

طی اکثر قرن بیستم میلادی، طبقه‌ی کارگر ایران در آماج حملات استثمار اقتصادی و سرکوب سیاسی شدید قرار داشت. به هر حال، در دوران بحران‌های سیاسی، هر زمان که جبهه‌ی اقتدارگرایی تضعیف یا دچار رخنه می‌شد، یا هر زمانی که دولت یا حلقه‌های روشنفکری ناسیونالیستی نیازمند حمایت توده‌ای می‌شدند، فضایی ایجاد می‌شد که در آن ممکن بود پراکسیسی فرودستانه مجدداً ظهور کند. این مسئله در طول خیزش‌های ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی رخ داد، اما همچنین در سال ۱۳۰۸ خورشیدی نیز قابل مشاهده بود، یعنی هنگامی که نیازهای استراتژیک دولت جدید پهلوی و حامیان ناسیونالیست‌اش به سستی موقتی تخاصم معمول آن‌ها نسبت به سازماندهی طبقه‌ی کارگر مستقل و ارائه‌ی دلگرمی (هرچند جزئی و دوسویه بود) به یک جنبش ضد شرکت نفت منجر شد.

فارغ از برجستگی نقشی که طبقه‌ی کارگر ایران ایفا کرده است، شکل‌گیری اجتماعی و سیاسی ابتدایی آن توجه نسبتاً کمی را به خود جلب کرده است.^{۱۳۱} هرچند تعداد معدودی از روشنفکران چپ‌گرا و رهبران سندیکایی آن دوران بعدتر شرح

^{۱۳۱} آثار یرواند آبراهامیان آشکارترین استثنا است. همچنین بنگرید به:

Chaqueri, *The Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left*, pp. ۷۷–

خاطراتی نوشتند، ۱۳۲ منابعی که تا به حال در دسترس بوده چیزهایی کمی درباره‌ی خود توده‌ی عظیم کارگران بی‌سواد شاغل در صنعت نفت در دهه‌ی بیست و سی می‌گوید: خاستگاه اجتماعی این پرولتاریای جدید؛ جزییات جهان ایدئولوژیک آنان؛ آثار ادامه‌دار تجربیاتی که از زندگی سابق‌شان به همراه آورده بودند؛ زبان و مفاهیمی که برای نمایندگی/بازنمایی خودشان و مفصل‌بندی نارضایتی‌شان استفاده می‌کردند؛ بستر فرهنگی وسیع‌تری که بر رفتار و شیوه‌های کنش‌ورزی آنان در محیط صنعتی جدیدشان تاثیر می‌گذاشت. ۱۳۳

برخی از تحقیقات و بررسی‌ها در مورد آفرینش یک طبقه‌ی اجتماعی جدید، جزییات ایدئولوژیک، سیاسی، و فرهنگی این طبقه‌ی جدید اهمیت آشکاری برای فهم دوران حکومت رضاشاه دارد، دوره‌ای که در آن ایران دستخوش صنعتی‌سازی برجسته‌ای شد که تحت هدایت دولت صورت گرفته بود. اما این مسئله همچنین نفع

۱۳۲ به‌عنوان مثال بنگرید به: جعفر پیشه‌وری، یادداشت‌های زندان (لس آنجلس)، اردشیر آوانسیان، یادداشت‌های زندان، سال‌های ۱۳۰۷ الی ۱۳۲۷ (استکهلم، ۱۹۷۹).

۱۳۳ تاکنون به منابعی نظیر گزارش حوادث بازرسان معدن که دونالد کواتارت برای ساخت تصویری روشن از معدن‌چیان اهل عثمانی از آن‌ها استفاده کرده، دست نیافته‌ایم. بنگرید به:

D. Quataert, *Miners and the State in the Ottoman Empire: The Zonguldak Coalfield, ۱۸۲۲-۱۹۲۰* (New York and Oxford: Berghahn, ۲۰۰۶).

دگر بار، علی‌رغم آن که راه‌آهن سرتاسری ایران بزرگ‌ترین پروژه‌ی زیرساختی در دهه‌های بین دو جنگ در سرتاسر دنیا بود، هیچ چیزی از دهه‌ها هزار کارگری که برای آن کار می‌کردند نمی‌دانیم. برای یک نمونه از مطالعه بر گروه خاصی از کارگران ایران در اواخر دوره‌ی پهلوی بنگرید به:

W. Floor, 'The Brickworkers of Khatunabad: A Striking Record (۱۹۵۳-۱۹۷۹)', *International Review of Social History*, Vol.۴۸, No.۳ (۲۰۰۳), pp.۴۲۷-۵۵.

انقلاب ۱۳۵۷ امکان‌های جدیدی را برای پژوهش در این حوزه گشود. به عنوان نمونه، بنگرید به:

V.M. Moghadam, 'Industrial Development, Culture, and Working Class Politics: A Case Study of Tabriz Industrial Workers in the Iranian Revolution', *International Sociology*, Vol.۲, No.۲ (۱۹۸۷), pp.۱۵۱-۷۵.

بیشتری برای فهم تاریخ ایران مدرن دارد. در دهه‌ی ۱۳۲۰ خورشیدی، صنعت نفت ده‌ها هزار کارگر جدید از دل روستاییان فقیرشده‌ی جنوب ایران آفرید. اما طی دهه‌های متعاقب، به همان ترتیبی که اقتصاد ایران بیشتر توسعه می‌یافت، و به‌خصوص بعد از اصلاحات ارضی که باعث ایجاد امواج مهاجرت در میان دهقانان و عشایر به‌تازگی پرولتریزه‌شده گشت، ایران شاهد فرایند ادامه‌دار آفرینش کارگران جدید بود. طبقه‌ی کارگر به‌شدت رو به گسترش ایران در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی کماکان «جدید بود» و فرهنگ سیاسی اعضای شکل‌دهنده‌ی آن کماکان عمیقاً به زندگی‌های گذشته‌ی‌شان مرتبط بود.

تاریخ سازمان دهی طبقه‌ی کارگر در ایران اغلب از منظر یک دوگانه میان مدرن و سنتی نشان داده می‌شود. استادکاران شاغل در کارگاه‌های کوچک و سازمان‌یافته در اصناف، که تابع صاحب‌کاران خود و یک فرهنگ سیاسی عمومی بودند، در تقابل با پرولتاریای تکامل‌یافته‌ای قرار می‌گیرد که دارای آگاهی طبقاتی یکپارچه‌ای بود و در صنایع مدرنی کار می‌کرد که در آن سرمایه به معنای کلاسیک کلمه در تقابل با کار قرار داشت. ۱۳۴ این مفهوم پردازی در حالی که یک دوگانه‌ی سنتی-مدرن غیرواقعی ارائه می‌دهد، اثر جانبی تأکید بر تقدم ایده‌ها و روش‌هایی که از خارج آمده‌اند و به حاشیه بردن سنت‌ها و فرهنگ سیاسی بومی را به همراه داشته است، که اعتراضات کارگران در ایران را چشم به راه رسیدن و جذب الگویی اروپایی می‌سازد.

هرچند پژوهش اخیر نشان داده که در واقع فرهنگ سیاسی فرضاً سنتی ایران هم از محیط اطرافش تأثیرپذیر بود و هم پیوسته تحول می‌یافت و اعتراضات شهری‌ای که معمولاً بازاریان، اصناف، علما و فقرای شهری در آن مشارکت داشتند سویه‌های بسیار مدرنی داشت. به همین ترتیب، شرح اعتصاب سال ۱۳۰۸ با توجه به توضیحات بالا نشان می‌دهد که چیزهای بسیاری در اشکال ظاهراً مدرن اعتراض - هم در روش‌شان و هم در ذهنیت‌شان - وجود داشت که ریشه در سنت‌های فرهنگی و سیاسی قدیمی‌تر داشت. با این اوصاف، روایت اعتصاب چالشی را در برابر تعاریف عرفی سنت و مدرنیته

۱۳۴ به عنوان نمونه بنگرید به:

قرار می‌دهد. در عوض استفاده از «سنت» برای اشاره به شرایط حقیقی عقب‌ماندگی و تعادلی که با یک مدرنیته‌ی در حال ظهور محکوم به شکست بود، در این جا مفهوم «سنت» برای اشاره به ابزار مورد استفاده‌ی گروه‌های اجتماعی، خاصه گروه‌های اجتماعی مطرود، باز تفسیر می‌شود، ابزاری که از آن به‌مثابه‌ی بخشی از یک فرایند پویا که از طریق آن وضعیت‌شان را درک می‌کنند، حمایت جمع می‌کنند و خود را به مشروعیت مجهز می‌سازند، استفاده می‌شود.

سنت‌ها برای اعتراضات مردمی در ایران از اهمیت برخوردار بودند. به‌راستی در سرتاسر جهان، سنت‌ها، کهن و نوین، واقعی و تخیلی، ممکن است برای فعالیت سیاسی فرودستانه اساسی تشخیص داده شوند.^{۱۳۵} در ایران، روش‌های محلی جافتاده‌ی کنش جمعی دامنه‌ی گسترده‌ای از گروه‌های اجتماعی را مجهز به ابزارهای ازپیش ساخته‌ای کرد که می‌توانستند برای سازماندهی کنش و بسیج حمایت از آن‌ها استفاده کنند، و این ابزارها به سادگی برای کل جامعه قابل‌درک بود. سنت‌های اعتراضی تنها رهبران را مجهز به تاکتیک‌های موثر نمی‌ساخت، بلکه محل اعتراضات درون این چنین سنت‌هایی قسمی هاله‌ی مشروعیت و دفاعی ایدئولوژیک ارائه می‌کردند که دارای قدرت قابل توجهی بود. صد البته، سنت‌ها از این منظر همواره زیر تیغ جرح و تعدیل و تحول متداوم قرار داشتند و پیوسته ابداع و بازابداع می‌شدند، ممکن بود نوین یا حتی تخیلی باشند، اما هیچ کدام از این قضایا از قدرت سیاسی‌شان نکاست. بنابراین، نتیجه می‌گیریم گفتن آن‌که سنت‌ها برای اعتراضات مردمی مهم بودند بدین معنا نیست چنین اعتراضاتی از منظر واپس‌گرایی و تغییرناپذیری «سنتی» یا اساساً محافظه‌کارانه بودند. در عوض، همان‌طور که نمونه‌ی اعتصابیون آبادان نشان می‌دهد، این سنت‌ها تغییرپذیر و قابل‌انعطاف بودند، به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای در پاسخ به شرایط جدید دچار جرح و تعدیل می‌شدند، و قادر به کنش به‌مثابه‌ی وسیله‌هایی برای مطالبات و برنامه‌هایی بودند که ممکن بود خواه دفاعی یا انقلابی باشد.

^{۱۳۵} B. Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London: Verso, ۱۹۸۳).

روایت بالا سنت‌های جمعی عمیق طبقات فرودست ایران و خلاقانه بودن پاسخ آنان به موقعیت‌های در حال تغییر را نشان می‌دهد. این روایت رئوس جرح و تعدیل پیوسته‌ی آنان در نهادهای عرفی و جمعی موجود برای مواجهه با چالش‌های سرمایه‌داری در حال ظهور را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد چگونه روش‌ها، گفتمان و اشکال سازماندهی برگرفته شده توسط گروه‌های گوناگون کارگران در اصل نشأت گرفته از سنت‌های محلی بودند. همان‌طور که کارگران به صورت خودجوش متکی بر سنت‌های محلی سازماندهی جمعی موجود بودند، رهبران کارگری نیز در تلاش برای برقرار ساختن سنت‌های جدیدی بودند که قرار بود به متحد ساختن طبقه‌ی کارگر در حال ظهور در یک تمامیت آگاه کمک کند. این سنت‌های جدید شامل گرمی‌داشت روز کارگر (اگر ممکن بود همراه با یک اعتصاب) بودند و روز کارگر ۱۳۰۸ خورشیدی بستر نمادین مهمی را برای رویدادهای آبادان فراهم کرد.

یکی از استفاده‌های مشابه از امر آشنا در پیگیری اهداف جدید در بسترهای در حال تغییر را می‌توان در گفتمان‌های تولید شده طی اعتراضات این دوره مشاهده کرد، یکی از مثال‌هایش نیز بالاتر تحلیل شد. همان‌طور که شب‌نامه‌ی ۱۳۰۸ نشان می‌دهد، چنین گفتمان‌های فرودستانه‌ای اغلب از ایجاد هر گونه چالشی در برابر نظم موجود پرهیز می‌کردند، برعکس مطالبات خود را در لفافه‌ی نقد کردن گسستی مورد ادعا از هنجارها و ارزش‌های مورد پذیرش جامعه بیان می‌کردند، برداشتی که ممکن بود با ارجاع به گذشته‌ای اسطوره‌ای تحکیم شود. به‌راستی اعتراضات مردمی اغلب خواهان چرخش از آنچه بودند که به منزله‌ی وضع از پیش موجود تجسم شده بود. علی‌رغم آن‌که «وحدت فرهنگی» مستتر در چنین گفتمانی ممکن بود در راستای تقویت یکپارچگی اجتماعی عمل کند، اما به صورت مشابه ممکن بود نظم اجتماعی را واژگون سازد. ۱۳۶ بنابراین این ویژگی پایدار گفتمان اعتراض مردمی نباید چنان تفسیر شود

۱۳۶ برای بحث «جمعیت‌ها و فرهنگ مشترک» بنگرید به:

J. Grehan, 'Street Violence and Social Imagination in Late-Mamluk and Ottoman Damascus (c. ۱۵۰۰-۱۸۰۰)', in S. Cronin (ed.), *Subalterns and Social Protest: History from Below in the Middle East and North Africa* (London: Routledge, ۲۰۰۷), pp. ۲۵-۴۹.

که انگار فعالیت سیاسی متناظر با آن محافظه‌کارانه بوده است، بلکه باید دریابیم که ویژگی مذکور نشان‌دهنده‌ی چالش فعالیت نسبتاً بیرون از قدرت برای مذاکره‌ی مجدد بر سر شرایط تغییر با استفاده از مفاهیم ایدئولوژیک در دسترس و آشنا برای آنان بود. شاید شگفت‌انگیزترین ویژگی روایتِ اعتصاب ارائه شده در این جا چالشی است که این روایت در برابر روایت‌های مردمحور تاریخ کارگری به‌طور کلی و سنت اعتراض مردمی ایران به‌طور مشخص ارائه می‌دهد. گرچه هیچ زنی در پالایشگاه آبادان یا دیگر بخش‌های عملیاتی شرکت نفت شاغل نبود، با وجود این زنان نقش بسیار برجسته‌ای در اعتصاب ایفا کردند. به‌علاوه نقش آنان امدادی یا پشتیبانی نبود، بلکه عنصر مرکزی در آرایش اعتراضات روز کارگر و پس از آن بودند. تظاهرات همسران کارگران پالایشگاه کم‌وبیش پیرو الگوی معمول اعتراضات شهری بعد از سال‌های ۱۲۸۰ خورشیدی بود. درگیری زنان که جایگاه مشخصی در آرایش اعتصاب داشت، با دقت در همراهی با سازمان‌دهندگان سندیکایی مرد برنامه‌ریزی شده بود، و رهبری آن بر عهده‌ی یک چهره‌ی زنانه‌ی کاریزماتیک قرار داشت. رفتار به‌شدت جنسیتی و آیینی آنان به صورت گسترده‌ای برای اجتماع و حتی نخبگان به‌منزله‌ی قسمی توسل‌جویی به حمایت شناخت‌پذیر بود و به‌راستی پیش‌درآمدی بر درگیری بخش‌های گسترده‌تر جامعه‌ی محلی بود. علی‌رغم (یا شاید به خاطر) بهره بردن آنان از انگاره‌های ضعف زنان، زنان آبادان به شیوه‌ای که در چنین اعتراضاتی معمول بود، قادر بودند به روش‌های رادیکال و حتی خشونت‌آمیزتر متوسل شوند. با وجود آن‌که مشخصه‌ی حضور آنان به‌شدت جنسیتی بود و به‌گفتمانی ضمیمه بود که بر درماندگی آنان تاکید داشت، زنان در واقع نیرویی رادیکالیزه‌کننده بودند، که رهبران اعتصابی مرد به‌دشواری قادر به مهار کردن خشونت آنان بودند. نقش آنان که بالاتر تشریح شد به‌راستی به سنت رهبری و سخنرانی زنان اشاره دارد، که در میان طبقات اجتماعی فقیرتر زنده و پایا بود اما این مسئله به صورت گسترده‌ای در منابع تاریخی در دسترس مغفول واقع شده است. کارگران مرد پالایشگاه که از طریق مشارکت زنان مشروعیت‌کنش خود را نشان داده بودند، سپس بی‌درنگ تاکتیک‌های دیگر معمول در اعتراضات شهری نظیر بستن بازار به نشان همبستگی و تلاش‌هایی را برای اشغال و بست‌نشینی در پالایشگاه به کار بستند.

اعتصاب ۱۳۰۸ خورشیدی آبادان نشان داد چگونه یک گروه فرودست، یعنی کارگران پالایشگاه، اشکال مدرن سازمان‌دهی سیاسی (یک سندیکای بدوی) را با روش‌های اعتراضی نشأت گرفته از سنت‌های محلی برای برپا کردن چالشی در مقابل شرکت نفت ترکیب کردند و به همان ترتیبی که ایران در قرن چهاردهم خورشیدی به پیش رفت، اعتراضات مردمی ترکیبی این‌چنینی، که گاه در شکل‌شان سنتی اما در محتوای سیاسی‌شان مدرن بودند، به ظهور و ظهور مجدد ادامه دادند. اهمیت فرهنگی مداوم چنین روش‌هایی به‌طور چشمگیری در سال‌های انقلابی ۱۳۵۷-۱۳۵۸ معلوم شد، یعنی در زمانی که دامنه‌ی وسیعی از گروه‌های مطرود، یعنی کارگران کارخانه‌ها، کارگران، فقرای شهری، ملاها و طلبه‌ها، بازاری‌ها، روشنفکران و حتی کارگران یقه‌سفید و سربازان خودبه‌خود به کارگان اعتراضی مشابهی دست زدند: اعتصاب سیاسی، بست نشینی و اشغال کارخانه‌ها، ترک خدمت و تمرد کردن، تظاهرات‌های خیابانی عظیم، که اغلب شامل هم‌رزمی زنان چادربرسی بود که آشکارا توسط چهره‌های مرد مرجع در محله‌های شهری سازماندهی شده بودند، سیاسی‌سازی مراسم‌های آیینی و استفاده از آن‌ها به مثابه‌ی ابزارهای بسیج‌کننده، و پخش کاست‌های وارداتی که جایگزین شب‌نامه‌های مخالف دهه‌های قبل شده بودند و اغلب همراه با گفتمانی بودند که بر عدالت طبیعی تأکید داشت. گرچه این سنت‌های اعتراضی از گذشته به ارث رسیده بودند، اما توسط بستر سیاسی متحول شده و حامل مقاصد سیاسی کاملاً بدیعی گشته بودند. علی‌رغم وجود اقتدارگرایی رژیم پهلوی و «مدرنیزاسیون» قرن بیستم، باورها و کردارهای نقش بسته در سنت‌های سیاست مردمی از بین نرفته بود، بلکه آشکارا در خاطره‌ی جمعی طبقات پایینی ایران زنده مانده بود.